

آقای پرهیزکاری ، دست و پایتان را می بوسم که این چنین بد می نویسم !

۱۱ خرداد ۸۲

دیشب ایمیلی دریافت کردم از آقای اردشیر پرهیزکاری که آدرس ایمیلی ایران آینده را داشت . عنوان نوشته بود : " ایل بیگی، هم وکیل هم بهانه " و در " روشنگری " امروز هم با همین عنوان آمده است اما " ایران آینده " کمی آنرا ملایمتر کرده است : " آقای ایل بیگی، هم وکیل هم بهانه " - ممنون از لطف شان که ملقبم کرده اند به " آقا " ؛ که بدان سخت نیازمندم ! وقتی آنرا باز کردم و خواندم ، هاج وواج ماندم که به خاطر خطائی نکرده ، این چنین ناروایانه و بدور از هرنوع عدل و انصاف (آنهم با چه کلمات " زیبایی " !) مورد اتهام قرار گرفته ام ! آخر باید این سر [یعنی سر خودم] را به دیوار کوفت و دست [خودم] را قطع کرد که می نویسد [یعنی مینویسم] سفید و آقای پرهیزکاری می خواند سیاه ! قصور از شعور ایشان نیست که از طرز نوشتن من - لابد ! پس سعی می کنم نوشته ای را که خشم ایشان را چنین برانگیخته است را " ترجمه " کنم :

آقای طهماسبی ، آقای شمس حائری ، خانم ها ، آقایان !

برسرنوشتم بگرید که هیچ غلطی نمی توانم بکنم ! [یعنی دلم از اینهمه که " رجوی " یان بر سر شماها آورده اند ، بدرد آمده است ، اما چه کنم که هیچ غلطی نمی توانم بکنم ! (یعنی دستم خالیست و هیچ قدرتی ندارم ؛ و باز هم یعنی که " اخته " ام و باهمین عنوان " اخته " نوشته را به تارنماها فرستادم)]

میخواستم مدتی به تارنماها دردرس ندهم و چیزی نفرستم ، تا خواندم " آب توبه ؟!! " جمشید طهماسبی [که نوشته ایشان را پیوست نوشته ام کردم و اشاره ام به بخشی از آن ، ازجمله

این بود: در زیر این فشارهاست که دوست ندارم دیگر نفس بکشم و اگر احساس مسئولیت فریاد کردن ناله های خفه شده در گلوی کسانی که هنوز در حصارهای دیوارهای سربه فلک کشیده قلعه الموت رجوی محبوس هستند نبود دیگر انگیزه ای برای نفس کشیدن نیز نداشتم ...؛ آیا با خواندن مطالبی اینچنانی میشود خفقان گرفت؟ [یعنی آدم را وادار می کند که از ته دل و باتمام وجود فریاد بکشد که: "رجوی" یان و دیگران، بس کنید اینهمه براینها ظلم روا داشتن] آیا میشود دردنامه هادی شمس حائری در بحبوحه تجاوز آشکار آمریکا به عراق [می خواستم رجوع بدهم به تاریخ نشرش] و نگرانی اش برای فرزندان اسیر در چنگال رجوی یان بی همه چیز [آخر نمی بینید که چگونه خطاب شان می کنم و چون نمی بینید، مرا "مدافع" شان می خوانید؟!] را خواند و به خود گفت: "بتمبرگ در گوشه ات؛ به توجه مربوط!". [یعنی هیچ انسان مسئولی حق ندارد که بگوید: "به ما چه مربوط! این مسئله ایست بین خود مجاهدین! ". هرکس باید، بهر طریق که صلاح می داند و هرآنچه که در توان دارد، بکوشد که تمام کسانی را که هنوز در چنگال مخوف "رجوی" یان هستند، برهاند از این مهلکه] میخواهید بازهم نمونه بدهم؟ بسیار بسیارند. [یعنی تنها این دو مورد طهماسبی و شمس حائری نیستند که وجود دارند، بدبختانه انبوهی از دردنامه های مجاهدین جداشده وجود دارد].

مرده شور ببرد "تمدن" باشکوه ایران "را"! "تمدن" اینست که چه در قدرت [یعنی حکومت های شاه و شیخ] باشیم و چه در "خارج از گود" [یعنی رجوی یان - و نه تنها آنها] هی بکشیم، بکشیم، بکشیم و هی زجر بدهیم و زجر و زجر؟! شاشیدم، ریدم به این "تمدن"! هی می گویند که "حرمت کلام" را نگه دارید و برهرچه که می خواهید انتقاد کنید، اما "محترمانه"! بابا ما در "گه دانی" هستیم و می خواهید که از گل و بلبل بگوئیم؟ واقعا که ...! [ببینید که چقدر از ظلم هائی که بر شما مجاهدین جداشده رفته است، آشفته شده ام که بکار بردم کلماتی که به قاعده نباید در نوشته بکاربرد]

آخه بابا، نگاه کنید که به این "مجاهدین"! [یعنی به این "مجاهدین" جداشده. و اگر در "گیومه" آورده ام، بخاطر آنست که گمان دارم که شماها "جداشده"، دیگر خود را "مجاهد" نمی خوانید. اگر نوشته را از اول خوب خوانده باشید، من آنانی را که بر شما ظلم روا داشته اند "رجوی یان" می خوانم و نه "مجاهدین" تا جدا سازم حساب تمام کسانی را که خود را "مجاهد" می خواندند و به خاطر مسائلی دیگر وارد مبارزه شده بودند و نه برای برآوردن خواسته های غیر انسانی "رجوی" یان! [بهشت برین شان وعده دادند! [یعنی چقدر مزورانه شما ها ی جداشده و دیگران را فریب دادند!] نگاه کنید که چه بلاها به سرشان نیاوردند! [یعنی دارم از ظلم های رفته بر شما ها سخن می گویم] به صرف اینکه دیندار

نیستیم [یعنی دارم با من و ماهای چپی غیر مجاهدی صحبت می کنم] ، نباید دلمان برایشان بدرد آید ! اگر دلت میخواد ایرانی بودنِ شان را بندازی تو مستراح ، بنداز ! [یعنی طرفِ سخنم کسانی هستند که به صرف گذشته از روی اجبار یا به توهم همکاری کردنشان با رژیم عراق شمارا " ایرانی " نمی خوانند - این من نیستم که چنین میگویم ، این دیگرانند که چنین می گویند] انسان که هستند - نیستند ؟ [یعنی دارم از آن کسانِ در بالا ذکر شده ، خرده می گیرم که با شماهای جدا شده و آن دیگرانی هنوز در چنگالِ " رجوی " یان ، رفتاری درخور مقامِ انسانی تان نمی کنند] .

ببینید که چه انسانهای خوبی هستند [از شماهای جدا شده دارم تعریف می کنم] که علیرغم این همه درد کشی [باز هم سخن از شماها هست] ، باز از تک و تا نمی افتند و باز بر سر آرمانهای انسانگرانه شان هستند [یعنی هنوز فعال هستید و تلاشگر در راه انسانها] ؛ گیرم که آرمانهای شان ، آرمان های من نباشند [یعنی بین شما و من ممکنست همسانی عقیدتی نباشد - بین خودتان هم ، بالاچار ، چنین همسانی هائی وجود ندارد و برای این ایراد نیست] . هر کس به جای شان [یعنی به جای شماها] بود ، یا خود را تسلیمِ آخوندهای جنایت پیشه می کرد و یا مریدِ " شاه شاهان " میشد [بنظر شما دارم از شماها تعریف می کنم یا دارم خوار و ذلیلِ تان می کنم ؟] [چندتائیشان شدند - خُب شدند که شدند ؛ درد کشانی هستند ، فریبانه ، بدنبالِ " التیام " های اینسانی !] یعنی دارم میگویم که برای من شدیداً ضدِ سلطنت ، بخاطرِ تمامِ دردهائی که کشیده اید ، قابلِ " فهم " - و نه قابلِ " قبول " - است که اگر روبه آنان (سلطنت طلبان) بیاورید) .

من خودم را ، در مقابلِ شان [یعنی در مقابلِ شما جدا شده گان و تمامِ یارانِ تان که هنوز در اسیریِ " رجوی " یان هستند] ، کوچک می بینم و شرمنده ام که دستانم آنچنان بی موس و کلاهم بی هیچ پشم و پشم که هیچ غلطی نمیتوانم برای شان بکنم ! ([و آنچنان خشمگینم از ظلمی که بر شما ها رفته و همچنان میرود ، که " هتاک " می کنم به دوستانِ خوبم در تارنماها و نوشته را خاتمه میدهم به اینصورتِ نامحترمانه :] به جهنم که اگر بخاطرِ " بدوبیراه " گوئی ام ، نخواهید این نوشته را منتشر کنید)

ملاقات **ایران آینه** سه شنبه ۱۳ خرداد ۱۳۸۲ مطابق با ۳ ماه ژوئن ۲۰۰۳
<http://217.215.185.148/iraneayandeh/M.383.htm>

آقای پرهیزکاری ، دست و پایتان را می بوسم که این چنین بد می نویس !

(محمد ایل بیگی)

ملاقات **ایران آینه** شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۸۲ مطابق با ۳۱ ماه مه ۲۰۰۳
<http://217.215.185.148/iraneayandeh/M.378.htm>

آقای طهماسبی ، آقای شمس حاتری ، خانم ها ، آقایان !

بر سر نوشتم پگرید که هیچ غلطی نمی توانم بکنم !

(محمد ایل بیگی)



پیوست ۱ :

[نوشته آقای پرهیزکاری را بهمان صورتی که برایم فرستادند (با اشتباهات تایپی ، املائی و انشائی) را در اینجا می آورم . فقط " قلم " را از Times New Roman به Nazanin تغییر دادم .]

ایل بیگی، هم وکیل هم بهانه

آقای بیگی در نوشته ای که فاقد هرگونه ارزش سیاسی، فرهنگی، ادبی و .. است مطالبی را گفته اند که در مقام وکیل شیطان نقش بازی کرده اند فعلا به اینکه مخاطبین آقای بیگی چه کسانی هستند کاری ندارم فقط جهت یادآوری عرض کنم نفراتی که نام برده بیش از ۱۰ و ۲۰ سال از عمرشان را در مسیر همان آرمانی که آقای بیگی بیرق آن را در اروپا بدست گرفته، در سخت ترین شرایط مایه گذاشته اند و حرفهایشان چیزی جز تجربیاتی که به قیمت رنج و شکنج و دادن بهترین سالهای جوانیشان بدست آورده اند نبوده و نیست.

در اینجا فقط میخواهم از انساندوستی و اینکه میگویند (نقل به مضمون) که: "مجاهدین اگر ایرانی نباشند انسان که هستند". البته فکر میکنم هر کدام از کادرهای مجاهدین که از این سازمان فاصله میگیرند و علیه کارهای ضدانسانی این گروه افشاگری میکنند طرف بحثشان شخص رجوی و تعداد محدودی از فرماندهان و شریکان جرم اوست که فرصت طلبانه و آگاهانه به جنایتهای خود ادامه میدهند. والا که سایر اعضای بدنه مانند همه ما یا به زور و اجبار و با

تهدید و ارباب نگه داشته شده اند یا هنوز در اوهاام و فریب چند ده ساله غوطه ورنند و سرشان را از زیر برف هنوز در نیاورده اند.

در رابطه با انسان بودن مجاهدین موکل آقای بیگی لازم است مشت کوچکی از خروارها را بگویم تا ببینم که هنوز حس انساندوستی آقای بیگی سرکش و بی قرار هوای موجودات دویایی که هر جنایتی برایشان مشروع است را میکند یا اینکه نم نگاهی هم به انسانهای دیگر دارد. به قربانیانی که گناهی جز اعتماد به این سازمان و مایه گذاری خالصانه برای مردم و میهنشان سودای دیگری نداشته و ندارند ولی به دلیل اعتراض به کارهای وطن فروشانه و ضدانسانی این گروه مورد رزبلانه ترین اذیت و آزارها از شکنجه و قتل و فشارهای روانی طی سالیان تا زندانی کردن و تحویل دادن به استخبارات عراق و ... قرار گرفتند. راستی آقای بیگی نظرتان در باره این انسانها که نه در قدرت هستند و نه هیچ تبلیغات و ... پشتشان است و نه حمایتی دارند و پس از اینکه تمامی عمر، سلامتی و سرمایه های شان را در این مسیر از دست داده اند اکنون با حداقل های معشتی آواره و بی خانمان هستند، چیست. آیا اینها را اصلا انسان میدانید یا همانند آقای رجوی آنها را مامور وزارت اطلاعات و خائن و ... غیره میدانید که حتی در اروپا به هر قیمتی شده باید کشته شوند. (جهت اطلاع آقای بیگی باید بگویم که آقای رجوی طی جلسات درونی به تمامی کادرهای مجاهد فرمان همیشگی و دائم العمر داد که: الان دستان بسته است چون به عنوان آلترناتیو با ما تنظیم رابطه میشود، اگر پیروز شدیم و به حاکمیت رسیدیم که آن موقع تصمیم میگیریم ولی اگر شکست خوردیم و دیگر محدودیت سیاسی نداشتیم، اولین مسئولیت و مأموریت هر مجاهدی کشتن مخالفینمان در اروپا است. هر کس باید خودش طراحی و عملیات کند در اروپا هم برای قتل اعدام نمیکنند زندانهای راحتی هم دارد و...) توجه میفرمایید آقای بیگی اصلا ملاک و معیاری نزدیک به انسانیت هم در این فرمان دیده نمیشود. تنها دلیل عدم اجرای آن دست بستگی سیاسی است و بعد هم اینکه چون مجازات در اروپا سنگین نیست هر جنایتی میتوان کرد. حال با این فلسفه و ایدئولوژی میتوان حدس زد که در داخل مناسبات و حصارهای بسته قرارگاههایی که حاکمیت بلامنازع با آقای رجوی و باند اوست چه کارها که نمیتوان کرد.

آقای بیگی نظرتان در رابطه با قتل پرویز احمدی در زیر شکنجه فقط برای اینکه خودش به دروغ بنویسد که مامور وزارت اطلاعات بوده چیست؟ پرویز احمدی در سال ۶۷ به عراق آمد و حدود ۳ سال با هم در یک قرارگاه بودیم و به لحاظ خصایل انسانی(همان که آقای بیگی را وجد می آورد) بسیار دوست داشتنی بود. وقتی هم که در سال ۷۳ ناپدید شد تا سال ۷۶ که سازمان بصورت نا مفهوم و ناگهانی و بدون اشاره به نحوه شهادت او را در زمره شهدای موضوعات مربوط به نفوذ وزارت اطلاعات در نشریه شماره ۳۸۰ نام برد هیچ اطلاعی از او

نداشتم. جهت اطلاع آقای بیگی باید گفت که اگر کسی هرگونه سئوالی از این جنس بکند بیدرنگ طرف حسابش ضداطلاعات مجاهدین خواهد بود و اول می گویند به تو چه ربطی دارد بعد هم می گویند چرا اطلاعات جمع میکنی. یعنی از سرنوشت نزدیکترین دوست و هم‌رزم هم نمیتوان و نباید سئوال کرد این کار خیانت و جرم تلقی میشود و این سئوال همواره در ذهنم بود تا اینکه وقتی خودم را به زندان ابوغریب عراق تحویل دادند و در کمال ناباوری حدود ۴۰۰ ایرانی را در آنجا دیدم که اکثرا از ناراضیان و جادشدگان مجاهدین بودند نفری را دیدم که قبل از من در ابوغریب بود و او گفت که در سال ۷۳ او هم در زندان مجاهدین و ماهها زیر شکنجه بوده و خود شخصا شاهد مرگ پرویز احمدی بوده.

همچنین آقای عباس صادقی نژاد که چند ماه قبل از دست مجاهدین گریخت و خود را به اروپا رساند از جمله شاهدین این قتل بوده که حرف هر دو اینها کاملا مشابه بود و شاید برای خود من هم باور کردن این جنایت ابتدا سخت بود. شاهدین میگفتند که در یک سلول ۱۶ متری حدود ۱۸ الی ۲۰ نفر بودیم و تک تک ما را میبردند و ساعتها مورد ضرب و شتم و بازجویی و شکنجه قرار میدادند و فقط از ما میخواستند که امضاء کنیم که مامور وزارت اطلاعات هستم و اکثر نفرات این کار را کردند ولی پرویز مقاومت کرد. یک بار او را بردند و بعد از ۲ ساعت در حالی که تمام سرو صورتش متورم و کبود و خونین بود به نحوی که قابل شناختن نبود و آثار شکستگی روی انگشتان دست و ساعد دیده میشد و نیمه بیهوش بود آوردند و در سلول انداختند. (اسامی شکنجه گران را هم گفت که از نزدیک میشناختم تعدادی قبلا افشا شده اند ولی فعلا از نام بردن آنها خودداری میکنم) پرویز به سختی نفس میکشید و خرخر میکرد.

هم سلولی هایش چند بار از زندانبانان درخواست آب می کنند که با برخورد وحشیانه آنها مواجه میشوند، یکی از زندانیها می‌رود تا با قاشق زبانش را که نیمه بریده بود از حلقش کنار بکشد که خفه نشود که شکنجه گران آمده و او را مورد هتاکی قرار میدهند و میگویند خودش را به موش مردگی زده او خائن است چرا برای او دلسوزی میکنید. (توجه میکنید آقای بیگی این از نظر شما "انسانها"، حتی در مورد کادرهای خودشان که در حال مرگ هستند یک نسخه خائن میپیچند و تمام. انسانیت معنایی برایشان ندارد). تا اینکه بعد از چند دقیقه صدایش قطع شد. وقتی هم که به زندانبانان اطلاع میدهند با خونسردی تمام آمده از پایش گرفته و او را کشان کشان از سلول خارج می‌کنند. البته که در محل آرمگاه عمومی که در قرارگاه اشرف است او دفن نشد. و در این رابطه سازمان هیچ توضیحی هم نداد. شهادت یک فرد که دیگر اسرار امنیتی نیست چرا تا سال ۷۶ شهادت او اعلام نشد و در سال ۷۶ هم در یک اطلاعیه ۱۰ صفحه ای در رابطه با نفوذ وزارت اطلاعات (که البته هشتاد درصد آن هم دروغ بود و بعضا اعضای ناراضی قدیمی هم در این لیست بودند) نام او را با تعداد دیگری که هنوز راز کشته

شدنشان معلوم نیست را منتشر کرد. راستی آقای بیگی به نظر شما پرویز انسان نبود. و آیا براستی بازگو کردن این حقایق و جنایتها است که رگ انساندوستی شما نسبت به مجاهدین متورم میکند یا موضوع چیز دیگری است.

آیا حجت (جوانی که در قرارگاه همایون با گلوله خودزنی کرد) و آلان (دختر ۱۸ ساله ای که از اروپا رفته بود و در اثر فشار روحی تشکیلات خودکشی کرد) و الیاس کرمی اهل کرد که سال ۷۴ به طرز مشکوکی کشته شد و هیچ موقع هم اعلام نشد و مسکوت ماند. علی خوشحال که مدت ۱۰ سال در زندانهای رژیم بود و در سال ۷۰ به عراق آمد. در سال ۷۳ اعلام جدایی کرد. مجاهدین هم او را زندانی کردند و کار نا تمام رژیم را تمام کردند. در سال ۷۴ به قتل رسید و بعد اعلام شد که در اثر شلیک ناخواسته کشته شده است ولی او را هم مانند موارد مشابه در گورستان عمومی قرارگاه اشرف دفن نکردند و محل دفن او هم نامشخص است و دهها نمونه دیگر انسان نبودند که در اثر فشارهای روحی و روانی تشکیلات خودکشی و خود سوزی کردند بعد هم تمامی آنها را سازمان اطلاعاتی داد (البته اطلاعاتی داخلی چون چیز مهم و "انسانی" نبود که بیرونی شود) و به عنوان شلیک ناخواسته آن را عنوان کرد.

آیا ناراضیانی که تحت عنوان مأموریت به آنطرف مرز فرستاده شدند و بعد با صحنه سازی رزیلانه زمینه درگیر و کشته شدن آنها فراهم کردند انسان نبودند.

در این رابطه آنقدر نمونه هست که شاید بتواند کمی رگ انساندوستی آقای بیگی را بجنباند که در اینجا مجال گفت تمام نمونه ها با جزئیات نیست ولی در صورتی که آقای بیگی به نمونه های بازهم بیشتری برای جنبیدن رگ انساندوستی شان نسبت به قربانیان جنایتهای مجاهدین نیاز دارند آدرس خود را بفرستند تا حضورا تا هر میزان که میخواهند از این بابت برایشان نمونه بگویم.

آیا صدها انسانی که فقط به دلیل نپذیرفتن شرایط مجاهدین تحویل زندانها و استخبارات ضدانسانی عراق (که این روزها گوشه ای از عمق فجایع این زندانها را از رسانه ها میبینید و می شنوید) شدند انسان نبودند. در زندان ابو غریب که بودم فردی را دیدم که تمام جراحات و اندوههای خودم را فراموش کردم (چون نظر خودش را برای علنی کردن اسمش نمیدانم فعلا اسم او را نمیگویم ولی اگر آقای بیگی رگ انساندوستیشان در اینجا هم کمی جنبید و خواست بصورت خصوصی برای خودشان خواهم فرستاد). او تقریبا ۲۶ سال داشت ولی ۴۰ ساله به نظر میرسید. حدود ۴ سال بود که زندان ابو غریب بود. ۴ سال قبل از آن جهت پیوستن به مجاهدین همراه همسرش از منطقه کردستان عراق خودش را به مجاهدین رسانده بود. میگفت که چند ماهی بود که ازدواج کرده بود که در دام مجاهدین می افتد و با دروغگویی مجاهدین و به عشق مبارزه به مجاهدین اعتماد میکند و همراه همسرش خودش را به مجاهدین

میرساند. ابتدا یک ماه بصورت مهمان از آنها پذیرایی میکنند. بعد میگویند اگر بخواهید بمانید باید طلاق بگیرید چون ما در اینجا زندگی خانوادگی نداریم. او اعتراض میکند و میگوید که چرا این را در ایران نگفتید. جواب میدهند که اگر اهل مبارزه هستید فرقی نمیکند در ایران میگفتیم یا الان. مهم این است که باید این کار را بکنید. آنها نمی پذیرند که طلاق بگیرند. ولی آنها را از هم جدا کرده و مدت ۲ ماه با انواع شیوهای رزیلانه از دروغگویی و نوشتن متنهای جعلی برای اینکه یکی از آنها را متقاعد کنند که همسرش خیانت کرده و آنها را وادار به طلاق کنند و وقتی موفق به این کار نمیشوند هر دو آنها را تحویل زندان عراق میدهند. آیا برای شما قابل تصور است که سر زن و شوهر به این جوانی که ایرانی هم باشند (نفس ایرانی بودن در زندانهای عراق جرم بود و از این بابت مرتب زندانیان ایرانی مورد ضرب و شتم و تحقیر و ... قرار میگرفتند). در زندانهای عراق چه بلایی می آید. آنها را از هم جدا کرده بودند و مدت ۱۸ ماه و با انجام روزانه ۱۵ ساعت سختترین و خوارکننده ترین کارها برای زندانیان عرب مختصر پولی (در حدود نیم دلار در روز) تهیه میکرد و با پذیرش اینکه نصف آن را هم زندانبانان عراقی باجگیری کنند به همسرش میرسانده است بعد هم به او اطلاع دادند که همسرش را تحویل مقامات امنیتی ایران داده اند. و خودش هم تا تابستان ۱۳۸۱ که در ابوغریب بودم آنجا بود. نطرتان چیست شاید این زوج جوان که تازه هم ازدواج کرده و جرمی جز اینکه میخواستند با هم زندگی کنند ندارند هم جزو انسانها محسوب نمیشوند.

مورد دیگر: م. ض (باز هم اسم را به دلیل حفظ حقوق فرد مورد اشاره نمیگویم ولی با همین حروف اول اسم هم اکثر نفرات مجاهدین او را میشناسند) که بیش از ۲۰ سال از کادرهای سازمان بوده و طی سالهای بین ۷۲ تا ۷۶ مدتی برای ماموریت به اروپا آمد. بعد از برگشتن به عراق و دیدن وضعیت بسیار خشن و ضد انسانی در تشکیلات، درخواست میکند که مجدداً به اروپا برگردد که از سال ۷۶ تا ۸۰ با اجبار او را نگه داشته بودند و در محاکمات و جلسات سرکوب اعضای ناراضی در تابستان ۱۳۸۰ که بخشی از آن را آقای مسعود طیبی افشا کردند (و از جمله خودم هم در این جلسات محاکمه شدم) به شدت تحت فشار قرار دادند که م. ض به گریه و التماس افتاد و چهار دست و پا روی زمین راه میرفت و پای کسانی که او را احاطه کرده و به عنوان خائن او را مورد محاکمه قرار داده بودند می بوسید و تقاضای بخشش میکرد. و همزمان مهوش سپهری با نام مستعار نسرين (که حتماً این یکی "انسان آن هم از نوع شریفش" را آقای بیگی خوب میشناسد یا لا اقل اسمش را شنیده) که از اصلیتترین مسئولین سرکوبهای تشکیلاتی و پیش بردنده این خط ضد انسانی است همراه او دور میچرخید و با انگشت به او اشاره میکرد که این سرنوشت کسی است که هوس اروپا کند و به سازمان خیانت کند.

سرنوشت خودم را در اینجا نمیگویم (در این مختصر نمیگنجد) فقط در حد همین چند کلمه که بعد از ۴ سال انواع فشارهای روانی و تهدید و ارباب، بارها ضرب و شتم که منجر ۲ هفته بستری در بیمارستان قرارگاه اشرف و نقص عضو شد (سال ۱۳۷۷) و در حالی که پزشک متخصص ارتش عراق گفته بود که نیاز به عمل جراحی برای بازبایی توان راه رفتن دارم این کار را نکردند و تا الان هم این توان را ندارم. بعد هم یک بار ۳۲ روز اعتصاب غذا (نه مثل پناهجوی ایرانی در انگلستان که اعتصاب غذایش هر روز تیتراژ شده، نه عزیزم در داخل برج و باروها و قلعه های مجاهدین که صدایم به هیچ کس نمی رسید. حتی بدون هیچ امیدی به زنده ماندن) و بعد ۷ ماه انفرادی که حتی برای دندان دردم نه دکتر و رسیدگی که یک مسکن ساده هم ندادند. و بعد مجدداً ۱۰ روز اعتصاب غذا که مجبور شدند مرا به استخبارات وزندان عراق تحویل دهند و گوشه ای بسیار ناچیز از جنایتهای مجاهدین و مسئولیت شخص آقای رجوی است.

آیا واقعا در کجا چنین رزالتها و اعمال ضدانسانی دیده می شود.

در این زمره به عهده گرفتن نقش بخشی از استخبارات عراق علیه مخالفین صدام حسین را (البته اگر آقای بیگی مخالفین صدام حسین را انسان حساب کنند). باید در نظر داشت. و اما آقای بیگی بیان این جنایتهای یا سکوت در قبال آن را مشروط به شرایط می کنند. که آمریکا به عراق تجاوز کرده و ... که البته خودش جای سؤال است که چرا تجاوز آمریکا به عراق و صدام حسین ربط پیدا میکند به بحثهای به اصطلاح اپوزیسیون ایران که بماند. ولی باید یادآوری کرد که مگر رژیم جمهوری اسلامی با بهانه جنگ هر کاری که دلش خواست نکرد و گفت هیس جنگ است. در این رابطه هم فرهنگ و ادبیات غنی ایران که در سطور آقای بیگی اثری از آن دیده نمیشود، داستان جالبی دارد. در یک مراسم تعذیه یکنفر از بابت اذیت پایش را می گذاشت روی پای نفر دیگری و محکم فشار میداد. تا طرف اعتراض میکرد که نکن، میگفت هیس تعذیه به هم میخورد. چند بار این کار تکرار شد نهایتاً طرفی که مورد آزار قرار گرفته بود فریاد برآورد که آقا جان تو اگر دلت برای تعذیه سوخته خوب پایت را از روی پایم بردار. حال باید به مجاهدین و وکیلانشان گفت که آقا جان اگر داری مبارزه میکنی چرا حتی با نیروهای خودت این چنین ضدانسانی رفتار میکنی بعد هم تا هر کس صدایش در می آید آه و فغان و فریاد که آقا ما داریم مبارزه میکنیم. آقا جان این چه مبارزه برای آزادی و وطن است که مسیر آن از شکنجه و قتل و زندانی کردن نیروهای خودت باید عبور کند و نیرویی که در نقطه ای که در حاکمیت نیست این چنین بی درطغ جنایت میکند بعد از بدست گرفتن قدرت چه چیزی را راحت خواهد گذاشت و واقعا آقای بیگی این ماجراجویی ها و

جنایتهایی که شما نامش را مبارزه گذاشته اید و به اینکه در هر شرایطی مجاهدین از آن کوتاه نمی آیند افتخار هم میکنید جای دفاع کردن دارد؟

و اما سخن آخر: آقای بیگی، اگر ما که با گوشت و پوست ایدئولوژی منحنی و اعمال ضدبشری و دیدگاه ضدانسانی اطن فرقه را لمس کرده و تجربه کرده اطم و فقط بخش کوچکی از آن را در معرض قضاوت افکار عمومی و ایرانیان قرار میدهیم این کار را نکنیم، در فردای روزگار خود شما دستتان به قلمتان نخواهد رفت که چرا ما که میدانستیم و تنها ما بودیم که میتوانستیم چهره واقعی این فرقه و شخص آقای رجوی را افشا کنیم چرا به این مسئولیت و وظیفه خود عمل نکردیم.

این روزها ممکن است بوی کباب به مشام برسد ولی اشتباه نشود گوش درازی را دارند داغ میکنند...

اردشیر پرهیزکاری

2003 - may - 31



مقالات رسیده <http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030601101216/20030601101216.html>

خرداد: ایل بیگی، هم وکیل هم بهانه. اردشیر پرهیزکاری

مطالان ایران آینه یکشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۸۲ مطابق با ۱ ماه ژوئن ۲۰۰۳

<http://217.215.185.148/iraneayandeh/M.379.htm>

آقای ایل بیگی، هم وکیل هم بهانه

(اردشیر پرهیزکاری)



پیوست ۲ :

دردهای فروخورده !!؟

سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی

بیش از دو سال است که (بعد از فرار از چنگال رجوی و رسیدن جسد به اروپا ...) هر گاه بنا به دلایلی دوستان ایرانی و یا سازمانهای کمک کننده به قربانیان زندان و شکنجه بین المللی (که تحت درمان تیم های پزشکی آنها قرار دارم) وقتی در جریان وضعیتم قرار می گیرند از من درخواست می کنند که

حرف بزنم ولی بنا به دلایلی حتی از انتشار مدارک آن توسط نشریات و ارگانهای آنها نیز جلوگیری کرده ام .

تا اینکه با این پرسش روبرو شده ام که ورای جنبه شخصی این مسئله آیا این حق جامعه و مردمی که من به آنها تعلق دارم نیست که از واقعیت های هر چند دردناک مطلع شوند

به دنبال نوشتن مقاله « آب توبه » تماس و درخواست ها مجدداً تکرار شد و بالاخره نوشته آقای ایل بیگی من را بر ضرورت این کار بیش از پیش واقف کرد علیرغم اینکه کار مشکلی است چون هر وقت به یاد وقایع گذشته می افتم و صحنه های دردناک آن دوباره در ذهنم به تصویر کشیده می شود کنترلم را از دست می دهم و حتی دچار خون ریزی معده می شوم

اما بنا بر وظیفه و احساس مسئولیتی که می کنم تلاش خواهم کرد گوشه ای هرچند کوچک از آنچه را که خودم شخصا در معرض آن بوده ام را بنویسم .

به دنبال سرباز زدن از نوشتن و امضاء نامه ای خطاب به رئیس دفتر حفاظت منافع ایتالیا در بغداد با این محتوا که من (جمشید طهماسبی) شخصا و داوطلبانه از برگشتن به ایتالیا صرف نظر کرده و می خواهم در ارتش به اصطلاح آزادببخش در عراق بمانم

در اوج ناباوری و حیرت با حیوان درنده وحشی بنام نادر رفیع نژاد مواجه شدم که از آنچه در این مواجهه گذشت از بیان آن شرم دارم .

وقتی پیکر در هم شکسته و خون آلودم را به درون سلول انداختند هیچ چیزی نمی فهمیدم و حتی باورش نیز برایم مشکل بود و فکر می کردم خواب می بینم آرزو داشتم زنده نبودم

تلاشم را شروع کردم تا امکانی برای خودکشی پیدا کنم .

بالاخره مقداری پودر لباسشویی که برای پاک کردن آثار خون و... اذدر و دیوار آورده بودند و ظاهراً فراموش شده بود که بقیه آنرا ببرند در آب حل کرده و خوردم و طولی نکشید که درد کشنده و غیر قابل تحملی شروع شد و به دنبال آن خون ریزی معده ... شدت درد آنچنان بود که به زمین چنگ می زدم و به خود می پیچیدم و فریادم به هوا بلند بود اما کسی توجه نداشت و به همین حال رهایم کردند . آنقدر به کف سیمانی سلول چنگ زده بودم که از انگشتانم خون می آمد ولی شدت درد دلم به قدری بود که درد ناشی از زخمی شدن انگشتانم را احساس نمی محمد سادات دربندی (عادل) سر زندانبان رجوی و مجید عالمیان آمده بودند داخل سلول و می گفتند تو می خواهی ما ببریمت بیمارستان که فرار کنی

نمی دانم این وضعیت چقدر طول کشید وقتی به هوش آمدم در سلول سرم به من وصل کرده بودند مهدی ابریشمچی ، مهوش سپهری (نسرین) و ابراهیم ذاکری بالای سرم بودند

آخر چون مهدی ابریشمچی به نمایندگی از سوی سازمان تعهد سپرده بود به رئیس دفتر حفاظت منافع ایتالیا که مدارک (پاسپورت) من را بدهد و مقدمات رفتن من از عراق به ایتالیا را فراهم کنند و موضوع بیرونی شده بود نمی خواستند من بروم

با عین حال در همان شرایط برای به تسلیم کشاندن من و گرفتن آن نامه فشار را شروع کردند که بی فایده بود .

هنوز بعد از گذشت چند سال و درمانهای مختلف با آثار و عواقب آن دست و پنجه نرم می کنم . وقتی پزشک معالجم می خواست روی روده ای که در اثر فشارهای ناشی از همان دردها ی آن دوران عمل کند تعجب می کرد که چطور زنده مانده ام چون بعضی وقتها موقع نفس کشیدن لوله بیرون زده و پیچ میخورد و دچار حالت خفگی می شدم .

جمشید طهماسبی ۱۶ . ۲۰۰۳

مقالان  **ایران‌آینده** چهارشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۸۲ مطابق با ۴ ماه ژوئن ۲۰۰۳

<http://217.215.185.148/iraneayandeh/M.384.htm>

دردهای فروخورده ؟ !!

سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی

(جمشید طهماسبی)

مقالات امروز دو شنبه ۳ یونی ۲۰۰۳ برابر ۱۳ خرداد ۱۳۸۲ 

<http://www.trife.com/farsi/tazeh-rside/juni/3-6-5m.htm>

دردهای فروخورده ؟ !! جمشید طهماسبی

آقای پرهیزکاری! پرهیز از نوشتن گاه بهتر از نوشتن است.

دوستِ درد کشیده ام، آقای پرهیزکاری، باسلام!

اجازه بدهید که نوشته ام را شماره گذاری کنم:

۱- می خواستم نامه ای خصوصی برایتان بنویسم، اما "ایمیل" تانرا نداشتم و درست ندانستم که آنرا به آدرس "ایران آینده" بفرستم. ترسم از آن بود که گمان برند که موردِ خطابند - کاری که شما می کنید با استفاده از آدرس آنها وانسان گمان می برد که آنان دارند با فرستادنِ نوشتهء شما، موضعِ خودرا بیان می کنند.

۲- از آنجائی که نوشتهء شما، تا این لحظه، تنها در "ایران آینده" آمده است، من این نوشته را تنها برای آنها می فرستم - اگرچه به خاطر بهره برداریِ ناجوانمردانه تان از نامِ آنها برای فرستادنِ توهین نامه به من، دیگر نمی خواستم مطلبی برایشان بفرستم. اگر نوشته تان در تارنمائی دیگر بیاید، به خودم این حق را می دهم که جوابم را به آنها هم بفرستم.

۳- "عذرخواهی" ظاهریتانرا نمی پذیرم (که حتی در این باصطلاح عذرخواهی، دست از توهینِ مزورانه برنمی دارید). شما - با مستقیمِ مراموردِ خطاب قرار دادن -، به من توهین کردید و برای چند تارنما فرستادید و لازمه اش اینست که خطاب به من اظهار دارید که به خطا رفته بودید و برای همان تارنها بفرستید - کاری که می دانم که غرورِ بیش از حدتان به شما اجازه نخواهد داد!

۴- بگذارید نمونه ای بدهم از آنچه که - لاقلاً از نظرِ من -، باید کرد:

در زمانی ، تارنمای نه چندان دوست با شما ، یعنی "دیدگاه" ، مصاحبه ای جعلی از رضا پهلوی را منتشر کرد و من با استناد به آن به نقد این مصاحبه نشستم و فردایش "دیدگاه" عذرخواهی کرد و گفت که جعلی بوده است . من اگر چه "مقصر" اصلی نبودم ، بلافاصله مقاله ای نوشتم با این عنوان : "یک پوزش به آقای پهلوی بدهکارم !" (بگمانم هردو مقاله را می توانید ، هنوز ، در بایگانی "ایران آینده" بیابید) . چه شما بخواید و نخواستید ، چه شما باور کنید و نکنید ، من اگر روز و روزگاری دریابم که درنوشته ام به خونخوارانی چون رفسنجانی ، خامنه ای و ... به خطا تهمت هائی زده ام ، حتی یک لحظه ، خوب توجه کنید ، حتی یک لحظه درنگ نخواهم کرد و بلافاصله از آنها عذرخواهی خواهم کرد . آیا به گمان شما از خونخوارانم ؟!

۵- اینکه نظرم به عقاید آقای حاج سید جوادی چیست ، احتیاج به بحث جداگانه دارد (کاری که در سالهای ۵۰ ، درنوشته هائی با نامهای مستعار کردم) . به اشاره به گویم که چندان خوش نیست . اما دوست من ! شما نوشته ایشانرا (که به ضمیمه ، بروال همیشگی ام ، با نوشته شما می آورم) ، باز هم - میخواستم بگویم "طبق معمول" - ، وارونه خوانده اید و هیچ به ظرافت های نوشته توجه نداشته اید و این هم هیچ بعید نیست . چرا؟

۶- بی پرده باشما بگویم :

شما هنوز در حال و هوای مجاهدین هستید و دقیقا - تاکید می کنم : دقیقا - چون آنها میخوانید و می نویسید : قاراشمیشی از بد خوانی و بدفهمیدن و بدنوشتن و فحش نامه ای ! شما هنوز به چندسالی نیاز دارید که بتوانید محمدرضا اسکندری ، طاهره خرمی ، شمس حائری و حتی رضا اسدی و سبحانی و ... بشوید ، والا اگر همینطور ادامه بدهید ، بی هج شک و شبهه ای می شوید نادره افشاری - که سنگینی بار کین ها از نفس اش انداخته است و اگر کیلوها کین خریده ، امروزه روز ، خروارها می فروشد ...

۷- چاره کار چیست ؟

دوست من ننویسید ! گاه ضرر بعضی از نوشته ها از منفعت شان بسیار بیشتر است . وقتی که نوشته های بسیاری از "عقل کل" ها - که هنوز هم

خود را " عقل کل " میدانند ! - را در گذشته ها خواندم و ثمره اش این رژیمِ خونخوار شد ، به خودم گفتم که اگر نمی خواهم چنانچون آنان کنم ، بهتر که ننویسم ، و اگر چه چند کتابی از من در سالهای ۵۰ و ۶۰ در ایران و خارج با نامهای مستعار ، منتشر شده بودند ، اما نوشتن را بمدت بیست سال به کلی کنار گذاشتم و گمان نمی برم که این ننوشتن ها تاثیری در سرنوشت مردم ایران داشته اند ! می دانم که از من قبول نخواهید کرد ، اما با این همه میگویم : نوشتن راحت ترین کارهاست ؛ اما ننوشتن سخت ترین ها ! گاه این سختی ها را باید به تن خرید . امتحان کنید ، ضرر ندارد .

با آرزوی خالی شدن شما از کین و نفرت ها .

۱۳ تیر ۸۲

مجله ایران‌آندمجله ایران‌آند
شنبه ۱۴ تیر ۱۳۸۲ مطابق با ۵ ژوئیه ۲۰۰۳
<http://217.215.185.148/iraneayandeh/M.493.htm>
آقای پرهیزکاری ! پرهیز از نوشتن گاه بهتر از نوشتن است
محمد ایل بیگی

پیوست :

ما و آقای حاج سید جوادی و مجاهدین

اردشیر پرهیزکاری

نمیدانم به قول دوست گرامی آقای ایل بیگی از لحاظ شعور دچار مشکلم یا اینکه در طی مدتی که در غارهای اشرف و همایون و سایر غارهای آقای رجوی پنجه در پنجه صحراهای خشک و رهبران کله خشکتر بودیم، ادبیات و فرهنگ سیاسی فارسی تغییرات شگرفی کرده که بعضا خواندن مطالبی برایم سرگیجه آور میشود و نمیفهمم سیاه است، سفید است، یا خاکستری. و در طیف خاکستری نزدیک به سیاه است یا نزدیک به سفید و یا اینکه درست وسط. نوشته مبهمی را سیاه خواندیم بر ما ایراد گرفتند که آقا سفید بود و سیاه خواندی. البته نیاز به چند صفحه توضیح از طرف نویسنده گرامی بود. من هم پذیرفتم که نویسنده قصد حمایت از سازمان مجاهدین را

نداشته بلکه میخواست از نفرات جدا شده ای که ایشان مجاهدشان میخواند ولی خودشان نمیخواهند که با این نام خوانده شوند حمایت کند. وقتی که کلمات مورد حمله و غارت قرار میگیرند و هیچ مرزی هم در این غارتگری رعایت نمیشود امیدوارم بر من و ما خرده نگیرند که آقایان کلمات که گناه ندارند. خیر، عطایش را به لغایش بخشیدیم. این نام ارزانی همانهایی که با این نام رزالتها کردند و جنایتها کردند و هر ایرانی با شنیدن این کلمه به فکر آدم فروشی، وطن فروشی، رزالت، جنایت، دروغگوئی، دورویی، کیش شخصیت و به قربانگاه فرستادن بیگناهان و با پول خونشان ریاست کردن و ... می افتد. و ما هم دیگر حوصله چانه زدن بر سر اینکه آقا یک نفر دیگر با این اسم این کارها را کرده و ما مثل او نبودیم را نداریم. پس همان بهتر که خود را به این نام ننماییم. با این توضیح همینجا از آقای ایل بیگی هم بخاطر سوء تفاهمی که پیش آمده بود عذرخواهی میکنم.

به تاریخ ۲۰۰۳/۰۷/۳

[باقی مطالب ایشان در " حملهء جانانه " به حاج سید جوادی ست و با همان شیوهء وارونه خوانی ایشان . از آنجائی که طولانی ست وجایش اینجا نیست ، نمی آورم .]

مطالعات **ایران آینه** جمعه ۱۳ تیر ۱۳۸۲ مطابق با ۴ ژوئیه ۲۰۰۳
<http://217.215.185.148/iraneayandeh/M.491.htm>

ما و آقای حاج سید جوادی و مجاهدین



(اردشیر پرهیزکاری)

و نگاه کنید به :

ما و مجاهدین و پلیس فرانسه

• اگر چه رهبری سازمان مجاهدین عموماً و مسعود رجوی خصوصاً هیچ گونه اعتقادی به اصول و مبادی حقوق بشر ندارند، اما وظیفه مدافعان حقوق بشر، دفاع از حقوق آنها

میباشد

علی اصغر حاج سیدجوادی

پنجشنبه ۵ تیر ۱۳۸۲

<http://www.iran-emrooz.de/magali/javadi820405.html> **ایران امروز**

آقای عبدالرحیم پور ، مرحبا که دارید قدم اول را برمیدارید !

محمد ایل بیگی

در ۱۵/۱۰ روز گذشته ، در دو نوشته با عناوین " اگر ایرانی دیگر می خواهیم : این نظام - همچون نظام شاه - باید برود ؛ باتمام جناح هایش ! " و " مسعود جان ، برای اتحاد... " و هرچه دل تنگت میخواهد را امضاء کن ! اما ... " (که در چند تارنما آمدند) ، این مسئله را مطرح کردم که چرا نمیشود ، بخاطر وجود برخی نامها ، اسنادی از نظیر " برای اتحاد جمهوری خواهان ایران " را امضاء کرد .

نویسنده ای (آزاد الماس) در " عصر نو " یکشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۸۲ - ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ ، در نوشته ای (بسیار خوب و سنجیده) تحت عنوان " سخنی کوتاه با آقای ایل بیگی " ، مطالبی را عنوان کرده اند که بعض آنها را می پذیرم و بعض دیگر را نه . تعدادی از گفته های پذیرفتنی شانرا در اینجا می آورم :

- نکته اصلی این بیانیه است که آن رابه فداییان اکثریت منتصب دانستن به نظرم دور از انصاف است ؛

- امضای افراد سرشناسی از سازمان فداییان اکثریت دلیل بر سازمانی بودن این نوشته هانیست .

تنهادر جوابشان بگویم که : من در این نوشته ها ادعا نکرده ام واصل اشاره ای به این نکرده ام که این بیانیه "منتصب " به فدائیان اکثریت است . منی که هیچ رابطه ای با امضاء کنندگان اولیه وثانوی ندارم ، باتوسل به کدام " علم غیب " مدعی چنین چیزی شوم ؟ وصدالبته که آمدن "امضای افراد سرشناسی از سازمان فداییان اکثریت دلیل بر سازمانی بودن این نوشته هانیست". تا بدین پایه هم بی اطلاع نیستم که ندانم که بسیار بسیار از امضاء کننده گان ، نه دیروز با "اکثریت " در رابطهء سازمانی بودند و نه امروز و نه حتی فردا - اصلا آب شان به یک جوی نمی رود ! در بین امضاء کننده گان ، صدالبته کسانی یافت می شوند که با این و آن سازمان (با نظرگاه های مختلف) رابطهء تشکیلاتی دارند ، اما درعین حال ، بسیارند که تعلق سازمانی ندارند . گرچه کسانی ادعا دارند که خیل بیش تا کم شان ، نزدیک به جریانی هستند که آنان ، آنرا " جریان جمهوری خواهان آلمانی " می خوانند (چرا به این نام ؟ نمیدانم . شاید

به دلیل مقیم بودنِ شان در کشورهای آلمانی زبان و شاید هم به این دلیل که اینان خود را به "جناح اصلاح طلب ۲ خردادی" نزدیکتر می دانند تابه کسانی - چون من - ، که می گوئیم این نظام اصلاح پذیر نیست و ار هیچ " جناح " ش " بخاری " برنخواهد خواست و نیاز به جمهوری دیگری داریم) .

من ، با علم به آنچه که در بالا گفتم ، می خواستم که بگویم که مردم ایران ، وقتی که برخورد می کنند با نام کسانی از " حزب توده " ، " اکثریتی " و امثالهم در بین امضاء کنندگان یک بیانیه (باتوجه به آشنائی شان از گفته ها و کرده های گذشته شان) بهائی به چنین اسنادی نخواهند داد و ترجیح می دهند که سوار " خر " رضا پهلوی شوند تا " کادیلک " این سابقه داران ! (و بقیه امضاء کنندگان به چوب تر اینان می سوزند = حالا سندشان هر چه قدر که می خواهید خوب باشد !) . حتما با خود خواهند گفت که جوانست و هیچ خطائی تاکنون از او ندیده ایم و شریک در جنایت های پدر و پدربزرگ نیست . اما در مورد " کادیلک نشین نان " خواهند گفت : " اصلا حرفشان رانزید که بوی گندگاری شانرا هنوز در دماغ داریم ! ... "

آری هرگز ، نه این سند را منتسب به " اکثریتی ها " کردم و نه احمقانه مدعی " اکثریتی " بودن تمام امضاء کننده گان شدم . حالا اگر بفرض هیچ کس را نشناسم ، لااقل این را که می دانم که ، مسعود فتحی ، اکثریتی نیست ! می خواستم به دلیل دیدن بعضی از نام ها ، مسائلی کلی را مطرح کنم و بگویم که چرا مردم ایران حاضر نیستند که به خیلی از ما های در خارج نشین " سلام " کنند و چرا انواع و اقسام اسناد و بیانیه ها و چه های مانرا به پیشیزی نمی گیرند . والا اشاره ام به توکل و توکلیان موردی نداشت ! گمان بر این ندارم توکلیان چنین بیانیه هائی را امضاء کنند . پس اگر اشاره به آنها کردم ، غرض این بود که از نویسنده گان بیانیه اند !؟

xxx

نمی خواستم اینهمه " روده درازی " کنم و می خواستم مقدمه کوتاهی بیاورم و بروم سر مطلب آقای عبدالرحیم پور . پس بروم : ار ایشان ، امروز مطلبی خواندم با این عنوان : " کالبد شکافی یک برخورد " در " اخبار روز " . پیشاپیش نمونه هائی بیاورم :

- وقتی نامه شما رفیق فرخ نگهدار خطاب به دوست گرامی اتان را خواندم با خود گفتم ما اگر با دوستان شناخته شده و شریف خود چنین کنیم با مخالفین خود چه خواهیم کرد؟
- رفیق گرامی!

در گذشته ، هم ما و هم دیگران روشهای مخربی را علیه یکدیگر بکار گرفتیم و آسیبهای فراوانی را نصیب خود و دیگران کردیم . ولی امروز بعد از این هم تجربه و این همه تغییر و

تحول. دیگر حق نداریم آنها را در اشکال جدید و این بار به بهانه دفاع از جمهوریت و جمهوری خواهی تکرار کنیم.

- یادمان باشد که تاثیر منفی اعلامیه ها و مقالات نامطبوعی را که در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ درباره عبدالرحمان قاسملو رهبر فقید حزب دموکرات کردستان ایران، درباره رفیق فقید هلیل رودی و رفیق مصطفی مدنی نوشتیم و منتشر کردیم، هنوز هم در ذهن بسیاری از دوستان و رفقا فعال است. ما هنوز هم بابت کاربست این روش، یک عذرخواهی جدی و صمیمانه به آنها و رفقا و دوستان و خانواده هایشان بدهکاریم. جنبش دموکراتیک ایران و ما تجربه تلخ فراوانی در این زمینه داریم.
- ما باید با رفتارمان نشان دهیم که از روشهای گذشته فاصله گرفته ایم و درصدد و درجهت اعتماد آفرینی هستیم. فاصله گرفتن از روشهای مخرب گذشته یکی از راه های اعتماد آفرینی است.

رفیق فرخ نگهدار گرامی!

کوشش جدی و فراوان درجهت فاصله گرفتن از روشهای نامطبوع گذشته، بویژه از جانب شما بسیار ضروری است. چرا که مسئولیت آن برخورد های منفی و ایجاد فضای نامطبوع پیرامون افرادی نظیر قاسملو و هلیل رودی در درجه اول بر عهده شما بوده است!! برانگیختن ظن نامطبوع بی پایه و اساس نسبت به دوستان و حتی مخالفین خود، اعتماد سوز است. کار ما باید اعتماد آفرینی و برانگیختن اعتمادها باشد. وجود اعتماد میان نیروهای دموکراتیک یک جامعه و یک کشور جزو بزرگترین سرمایه ملی آنها است. در لحظه کنونی، جنبش دموکراتیک ایران و جنبش چپ ایران بعنوان یکی از پایه های اساسی آن، به شدت نیازمند اعتماد آفرینی و برانگیختن اعتمادها است. بکوشیم در خدمت برآوردن این نیاز باشیم و این سرمایه ملی را باز سازی کنیم.

آقای عبدالرحیم پور! قدم اول بسیار بسیار خوب برداشته اید و مطمئنم که قدم های بعدی را خیلی بهتر از این خواهید برداشت. شما بعنوان یکی از رهبران قدیمی اکثریت (جناح چپ؟ جناح راست؟)، شما بعنوان یکی از کسانی که بعد از کشته شدن حمید اشرف و یارانش، در مرکزیت سه نفره سازمان بودید، لازمست که سازمان تا آنرا متقاعد کنید که در طی یک بیانیه رسمی و مفصل، از مردم ایران، بخاطر " خبط و خطا " هایش (اگر چه در کله ام کلمهء " خیانت " هست، اما جلوی دهان بی درو پیکرم رامی گیرم و نمی گویم!) پوشش خواهی کند و منبعد به جز به منافع آنان

به هیچ نخواهد اندیشد . تا چنین نشود ، گمان نمیبرم که آنان بروی شما آغوشی باز کنند .

خود را گرفتار سرنوشت حزب توده نسازید ! هنوز تمام راه ها بروی شما بسته نشده اند . حزب توده ، گوئی که قرنهایست که تاخرخه در باتلاق است ؛ هیچ راه نجاتی برای او نیست . اینان با آنکه بخوبی می دانند که کارشان تمام است ، اما تا آخرین نفس ، هرآنکه ، در خشکی ، از کنارشان می گذرد را به ته باتلاق می کشانند . اما شما تنها یک پا در باتلاق دارید ، هنوز خیلی خیلی خیلی دیر نیست ، به جنبید و آبروی از دست را بازخرید !

من از امروز ابائی نخواهم داشت که نامم را در کنار نامتان بگذارم - نه تنها ابائی نخواهم داشت ، بل " در و همسایه " را خبرخواهم کرد که " ببینید ! من هم آدم شده ام و نامم در کنار نام فلانی ست ! " . اما این سؤال باقی می ماند : چگونه می توانید در سازمانی باشید که چون شما نمی کند؟ پیچ کردن فایده ندارد : باید با صدای رسا پوزشخواهی !

۱۵ خرداد ۸۲ (سالروز " تاریخ جدید ایران ")



<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030606021629/20030606021629.html>

۱۶ خرداد: آقای عبدالرحیم پور ، مرحبا که قدم اول را برداشتید ! محمد ایل بیگی



ایران و جهان جمعه ۱۶ خرداد ۱۳۸۲ - ۶ ژوئن ۲۰۰۳

<http://asre-nou.net/1382/khordad/16/ilbeigi.pdf>

محمد ایل بیگی

آقای عبدالرحیم پور ، مرحبا که قدم اول را برداشتید !

پیوست :

کالبد شکافی یک برخورد

مجید عبدالرحیم پور

چهارشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۸۲ - ۴ ژوئن ۲۰۰۳

به رفیق گرامی فرخ نگهدار

نامه عجیبی بود. نامه شما به سردبیر اخبار روز را می گویم. اگر این نامه را کسی نوشته بود که سردبیر اخبار روز و پیرامونیان او را نمی شناخت می گفتم خوب شناخت ندارد. اگر این نامه را کسی نوشته بود که اهمیت خبر رسانی را نمی دانست تعجب نمی کردم. اگر این نامه را کسی می نوشت که کار مطبوعاتی نکرده است باز هم جای تعجب نداشت. اگر این نامه را یک جوان سیاسی تازه کار می نوشت می گفتم خوب تازه کار است دیگر، چه می شود گفت، بتدریج یاد می گیرد. ولی متأسفانه این نامه را شما نوشته اید، کسی که، سردبیر اخبار روز و پیرامونیان ایشان را بدقت می شناسد، اهمیت خبر و خبر رسانی را بخوبی می داند، سالها کار مطبوعاتی کرده، حداقل ۴۳ سال از عمرش را وقف مبارزه در راه آزادی و عدالت و رفاه و آسایش و شادی انسان و مردم ایران کرده است و بمدت ۱۰ سال رهبری یکی از بزرگترین سازمانهای سیاسی ایران را بعهده داشته است. شما طی نامه کوتاهی از «دوست گرامی» ات ف - تابان، به تأکید خواسته اید نام و مشخصات روشن و کامل ارایه دهنده سند مربوط به همکاری میان آقای سیدعلی خامنه ای و سازمان القاعده را در اولین فرصت اعلام کند. و اضافه کرده اید: «امتناع از این کار ظن بسیاری از استنتاجات و ارتباطات نامطبوع پیرامون شما را تقویت می کند». و بعد، از دوست گرامی تقاضا کرده اید که در اولین فرصت «این نگرانی من از آنچه که پیرامون نشریه شما می گذرد را به اطلاع خوانندگان خود برسانید».

شما با مشاهده یک سند در نشریه اینترنتی اخبار روز به طرز عجیبی به ظن عجیبی رسیده و دست به اقدامات عجیبتری زده اید: ۱- شخصا به ظن استنتاجات و ارتباطات نامطبوع پیرامون دوست گرامی اتان رسیده اید ۲- از دوست گرامی خواسته اید نام و مشخصات ارایه کننده سند را در اولین فرصت اعلام کند ۳- دوستان را تهدید کرده اید که اگر از این کار امتناع کند «ظن بسیاری از استنتاجات و ارتباطات نامطبوع پیرامون شما را تقویت می کند» ۴- به دوست گرامی یادآوری کرده اید که تقویت ظن ... به هیچ وجه به صلاح او بعنوان یک امضاکننده منشور جمهوری خواهی نیست ۵- بشدت نگران پیرامون دوست گرامی و پیرامون نشریه او شده اید و شدت نگرانی چنان بوده است که از دوست گرامی ات خواسته اید نگرانی شما اندر پیرامون نشریه را در اولین روزکرد نشریه اخبار روز به اطلاع خوانندگان برساند. ۶- نامه شما بگونه ای نوشته شده است که گویا قبلا، پیرامون دوست گرامی «ظن بسیاری از استنتاجات و ارتباطات نامطبوع» بوده است و اگر او نام و... ارایه دهنده سند مربوطه را اعلام نکند این ظن تقویت می شود. اینکه شما با چه انگیزه ای چنین نامه عجیب و تخریب کننده سیمای شریف دوست گرامی و نشریه وزین اخبار روز را نوشته و آنرا منتشر کرده اید برای من روشن نیست. و من نمی خواهم درباره انگیزه شما کنجکاوی کنم. ولی اطلاع از دلایل شما برای انجام چنین کاری مهم است. امیدوارم شما دلایل این کارتان را در اختیار خوانندگان نشریه اخبار روز بگذارید. ولی تا آنزمان و

نظر به اینکه شما بدون ارائه دلیل و برهان فضای نامطبوعی پیرامون دوست گرامی خود و نشریه اخبار روز ایجاد کرده اید من وظیفه خود می دانم که به نامه شما و به روشی که شما در آن نامه بکار گرفته اید بپردازم.

شاید شما بگوئید، سند مربوط به همکاری میان آقای سیدعلی خامنه ای و سازمان القاعده یک سند جعلی است و انتشار چنین سندی می تواند در خدمت سیاست دولتمداران جنگ طلب آمریکا و یا ... قرار گیرد. شاید بگوئید من نگران این بودم که مبادا عوامل مخربی این سند را در اختیار نشریه اخبار روز قرار داده و می خواهد نشریه را مورد سواستفاده قرار دهد و با یک تیر دوشان بزند. شاید بگوئید ما تجربه فراوانی در این زمینه داریم که چگونه با دادن اطلاعات ساختگی به سازمانهای سیاسی سیاستهای آنها را تحت تاثیر قرار می دهند. شاید هم دلایل دیگری برای نوشتن نامه و انتشار آن داشته باشید. ولی شما هر دلیل و برهانی پیش خود داشته باشید در نامه منعکس نیست. شما حتی در نامه به دوست گرامی اتان ننوشته اید که این نامه جعلی و مشکوک است. فقط نوشته اید که اسم و... ارایه دهنده سند را اعلام کنید و اگر اعلام نکنید «ظن بسیاری از استنتاجات و ارتباطات نامطبوع پیرامون شما تقویت می شود». آخر به چه دلایلی باید ظن بسیاری از استنتاجات و ارتباطات نامطبوع پیرامون دوست گرامی شما بوجود بیاید و تقویت شود؟! اولاً این سند قبلاً در نشریه دیگری انتشار یافته بود. شما که این قدر نگران سرنوشت کشور هستید چرا به آن نشریه مربوطه نامه ننوشتند. ثانیاً شما از کجا به این نتیجه رسیده اید که سند جعلی و مشکوک است. ثالثاً اگر شما چنین اطلاعاتی داشتید چرا آنرا در اختیار نشریات، دوست گرامی ات و نشریه اخبار روز قرار ندادید. چهارم اینکه اگر شما هنوز نمی دانستید که سند جعلی است یا اصلی، مشکوک است یا نه، چرا چنین موضع تند و مخرب و غیرمسئولانه ای علیه دوست گرامی اتان و علیه نشریه اخبار روز گرفته اید؟؟؟

شاید شما، اندر اشتباه بودن انتشار سند مربوطه در اخبار روز، چندین و جند دلیل درست و محکم داشته باشید، ولی چرا حتی یکی از آنها را بطور علنی و برای عموم و یا بطور خصوصی در اختیار دوست گرامی اتان نگذاشته اید؟؟؟

انتظار از شخصی نظیر شما این بود که در چنین موارد حساسی، قبل از اینکه نوشته خود را منتشر کنید، حداقل پرس و جو و تحقیقی بعمل می آوردید ولی شما با وجدان راحت قلم بدست گرفته و به خودتان اجازه داده اید پیرامون دوست گرامی اتان - سردبیر نشریه اخبار روز - و خود نشریه، ظن نامطبوعی ایجاد کنید.

البته این اولین بار نیست که شما با کسانی که مخالف نظر و رای اتان هستند چنین اهانت آمیز برخورد کرده و فضای منفی پیرامون او ایجاد می کنید. شما چندی پیش با مسئولین نشریه ایران امروز نیز درباره انتشار اخبار جنگ امریکا و عراق چنین برخوردی داشتید.

من قصد نداشتم راجع به برخوردهای این چنینی دست به قلم ببرم، چرا که در جنیش سیاسی جامعه ما مسایل و مشکلات حل نشده بزرگتری هنوز وجود دارد. فکر می کردم که بلاخره بعد از این

همه تجربه تلخ و تحولات مثبت در جنبش سیاسی ایران، درسهای لازم درباره روش برخورد با دوستان و مخالفین خود را فراگرفته ایم. ولی وقتی نامه شما رفیق فرخ نگهدار خطاب به دوست گرامی اتان را خواندم با خود گفتم ما اگر با دوستان شناخته شده و شریف خود چنین کنیم با مخالفین خود چه خواهیم کرد؟ بنابراین به صلاح جنبش و سازمان و شخص شما دانستم که موضوع را بطور آشکار و شفاف منتشر کنم.

ما حق نداریم با مشاهده یک سند در یک نشریه و بر مبنای ظن نامطبوع خود ساخته و بی پایه و اساس، فضای نامطبوعی پیرامون دوستان و مخالفین خود بسازیم.

کار بست این روشها در گذشته، به اعتماد میان نیروهای سیاسی کشور آسیبهای فراوانی رسانده است.

شما می توانستید مطلبی اندر باره سند مربوطه بنویسید و حساسیت افکار عمومی را نسبت به صحت و سقم و اهمیت آن توضیح دهید. می توانستید مطلبی در اخبار روز خطاب به دوست گرامی ات منتشر کنید و از او بخواهید که نام و... ارایه کننده سند را منتشر کند. می توانستید در آن نامه از او انتقاد کنید که چنین سندی را منتشر کرده است. می توانستید در نامه به دوست گرامی ات تذکر دهید که مواظب باشد که نشریه اخبار روز از جانب عوامل مخرب مورد سواستفاده قرار نگیرد. ولی شما بجای چنین کارهائی نوشته اید: «امتناع از این کار ظن بسیاری از استنتاجات و ارتباطات نامطبوع پیرامون شما را تقویت می کند». از کدام ظن بسیاری از استنتاجات و ارتباطات نامطبوع پیرامون دوست گرامی ات سخن می گوئید؟ از جانب چه کسانی سخن می گوئید؟ با استناد با کدام سند و مدرک چنین سخنی را منتشر می کنید؟

رفیق گرامی!

در گذشته، هم ما و هم دیگران روشهای مخربی را علیه یکدیگر بکار گرفتیم و آسیبهای فراوانی را نصیب خود و دیگران کردیم. ولی امروز بعد از این همه تجربه و این همه تغییر و تحول، دیگر حق نداریم آنها را در اشکال جدید و این بار به بهانه دفاع از جمهوریت و جمهوری خواهی تکرار کنیم. یادمان باشد که تاثیر منفی اعلامیه ها و مقالات نامطبوعی را که در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ درباره عبدالرحمان قاسملو رهبر فقید حزب دموکرات کردستان ایران، درباره رفیق فقید هلیل رودی و رفیق مصطفی مدنی نوشتیم و منتشر کردیم، هنوز هم در ذهن بسیاری از دوستان و رفقا فعال است. ما هنوز هم بابت کار بست این روش، یک عذر خواهی جدی و صمیمانه به آنها و رفقا و دوستان و خانواده هایشان بدهکاریم. جنبش دموکراتیک ایران و ما تجربه تلخ فراوانی در این زمینه داریم. دیگران مسئول گفتار و کردار خود هستند ولی ما بعد از این همه تجربه حق نداریم با دیدن یک سند و شنیدن چند خبر فضای نامطبوعی پیرامون دوستان و رفقا و حتی مخالفین خود درست کنیم. کار بست این روشها اعتماد شکن است. ما باید با رفتارمان نشان دهیم که از روشهای گذشته فاصله گرفته ایم و درصدد و در جهت اعتماد آفرینی هستیم. فاصله گرفتن از روشهای مخرب گذشته یکی از راه های اعتماد آفرینی است.

رفیق فرخ نگهدار گرامی !

کوشش جدی و فراوان در جهت فاصله گرفتن از روشهای نامطبوع گذشته ، بویژه از جانب شما بسیار ضروری است. چرا که مسئولیت آن برخوردهای منفی و ایجاد فضای نامطبوع پیرامون افرادی نظیر قاسملو و هلیل رودی در درجه اول بر عهده شما بوده است!!

برانگیختن ظن نامطبوع بی پایه و اساس نسبت به دوستان و حتی مخالفین خود، اعتماد سوز است. کار ما باید اعتماد آفرینی و برانگیختن اعتمادها باشد. وجود اعتماد میان نیروهای دموکراتیک یک جامعه و یک کشور جزو بزرگترین سرمایه ملی آنها است. در لحظه کنونی، جنبش دموکراتیک ایران و جنبش چپ ایران بعنوان یکی از پایه های اساسی آن، به شدت نیازمند اعتماد آفرینی و برانگیختن اعتمادها است. بکوشیم در خدمت بر آوردن این نیاز باشیم و این سرمایه ملی را باز سازی کنیم.

با تقدیم احترام

مجید عبدالرحیم پور ۲۰۰۳ . ۰۶ . ۰۳



کالبد شکافی یک برخورد مجید عبدالرحیم پور

<http://www.iran-chabar.de/1382/03/14/majid820314.htm>

به : مسئولین " اخبار روز " ، باسلام !

ایرادم به متشر کردن نوشته آقای " علی اکبر (آزاد) " - که در " عصر نو " ، نوشته شان با نام " آزاد الماس " آمده است (که آنرا خوب و سنجیده یافتیم) - ، از جانب شما نیست . اما سر از شیوه " روزنامه نگاری " تان (که شاید خود آنرا " ملیسانه و به به هانه " می دانید !) ، در نمی آورم که نقد به نوشته ای را می آورید ، اما خود نوشته را نه ! اربابان " مروت " را به خدمت تان برای درس آموزی باید فرستاد ؟! " اکثریتی " تان را نیاز به نظراندازی به دیدگاه های " مادام العمر در اقلیتی تان " نیست که نیست ؟!

منی که روزنامه نگار نیستم و " مسئول محترم یک نشریه حتی تارنمایی " ، وقتی در نوشته ای انتقاد به نوشته ای دیگر می کنم ، از قدیم الایام ، آن نوشته را به " پیوست " می آورم و قضاوت را وامیگذارم به خواننده . آخرین نمونه اش ، نوشته ای

ازمنست درموردِ نوشتهء (چه قدر " نوشته " میآورم !) آقای " عبدالرحیم پور " ، که نوشته شانرا ضمیمه کردم (نگاه کنید به " روشنگری " و " عصرِ نو " امروز) .

آیا توانستم غرض از این نامه نگاری را برسانم ؟

با احترام : محمد ایل بیگی

۱۶ خرداد ۸۲

پیوست (برای آشنائی با شیوهء " غیرِ روزنامه نگاری " ام) :

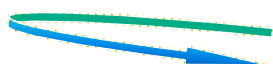
کالبد شکافی یک برخورد مجید عبدالرحیم پور

<http://www.iran-chabar.de/1382/03/14/majid820314.htm>

(این نوشته را به " اخبارِ روز " فرستادم . و چون در بالا آورده ام ، تکرار نمی کنم) .



۴



سورهء مائده

(در مدینه [۱] نازل [۲] شد)

قرآن مجید

با مقدمه و ترجمه : ابوالقاسم پاینده

انتشارات نوید / انتشارات مهر

بدون سال و محل انتشار

[تمام یک کروشه ها از منست و دو کروشه ها از متن کتاب]

از خدا بترسید که خدا سنگینمجازات است [۱] اکنون ، کسانی که کافر شده اند ،
از دین شما نومیدگشتند [۲] ، [از آنها مترسید و از من بترسید . اکنون ، دینتان را برای
شما بکمال آوردم و نعمت خویش بر شما تمام کردم و مسلمانی را دین شما انتخاب
کردم [۳] اکنون چیزهای پاکیزه بر شما حلال شد [۴] طعام کسانی که کتاب دارند
بر شما حلال است و طعام شمانیز بر آنها حلال است و زنان پارسای [ص ۳۳ کتاب]
مومن و زنان پارسا ، از آنها که پیش از شما کتاب داشته اند ، اگر مهرشان را به ایشان

بدهید [،] بپارسائی [و] نه [به] زناکاری و رفیق گیری [] حلالند [] و هر که ایمان را انکار کند اعمال وی باطل میشود و در قیامت از زیانکاران است . شما که ایمان دارید ! چون بنماز برخاستید ، روی ها و دستهای خویش را تا آرنج ها بشوئید و سرها و پاهای خویش تا قوزک مسح [وضو = دست آغشته به آب وضو را به پیش سر و پاها مالیدن] کنید . اگر جنب بود [جَنَّب = به سبب انزالِ مَنِّی] غسل کنید ، و اگر [...] بزنان دست زده اید و آب نیابید ، بخاک پاکی تیمم کنید و روها و دستهای خویش را بدان مسح کنید . [...] خدا بکسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده [انیکو] داده که مغفرت و پاداشی بزرگ دارند و کسانی که کافر شده و آیه های ما را دروغ شمرده اند ، آنها اهل جهنمند [...] کسانی که گفتند خدا ، عیسی مسیح پسر مریم است ، کافر شده اند . بگو اگر خدا بخواهد مسیح پسر مریم و مادر او را با هر که در زمین هست یکسره نابود کند ، کیست که در قبال وی اختیاری داشته باشد . ملک آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست خاص خداست هر چه بخواهد میآفریند که خدا بر همه چیز تواناست [] . یهود و نصاری گویند : ما فرزندان خدا و دوستان اوئیم [] . بگو : پس چرا ، بگناهانتان عذابتان میکند [] چنین نیست [] بلکه شما نیز انسانهایی از مخلوقات اوئید [...] ای اهل کتاب ! فرستاده ما ، بدوران فترت پیغمبران ، بسوی شما آمده که [حق] برای شما روشن می کند تا نگوئید : نویدآور و بیم رسانی بما نیامده بود [... ص ۳۴]

مرد دزد و زن دزد ، دستهای [] راست [] شان را بسزای عملشان بعنوان مجازاتی که از جانب خداست ببرید که خدا نیرومند و فرزانه است [... ص ۳۵]

تورات را ما نازل کرده ایم که در آن هدایت و نوری هست و پیغمبرانی که مطیع [] خدا [] بودند ، طبق آن برای کسانی که دین یهود داشتند حکم میکردند [پس خدا ، بعد از از " تورات " ، با حک و اصلاح و ویراستاری جدید ، آنرا با نام " انجیل " ، " تجدید چاپ " کرد و بعدها ، " آخرین چاپ " را " قرآن " نامید ؛ یعنی با تغییر زمانه ، نیاز به دستکاری است ! پس چرا آخوندها در " توضیح المسائلِ شان (که از روی دست یکدیگر رونویسی می کنند) دستکاری نمی کنند و به چاپ چهاردم نمی سپارند و هنوز در چهارده قرن پیشند؟! ...] در تورات بر یهودیان مقرر کرده ایم که تن بتن و چشم بچشم و بینی به بینی و گوش بگوش و دندان بدندان و زخمها راقصا ص باید ، و هر که از آن در گذرد کفاره ای سزای [] گناهان [] اوست . [...] و از پی پیغمبران [] ، عیسی

پسرمریم را بیاوردیم که مصدق تورات بود که از او بود و انجیل را باو دادیم که در آن هدایت و نوری [... ص ۳۶]

یهودان گویند [: دست خدا بسته است . دستهایشان بسته باد ، و بسزای این ناروا که گویند لعنت شوند [] چنین نیست [] بلکه دودست [] رحمت [] او گشوده است و چنانکه بخواهد روزی میدهد . [...] اگر اهل کتاب ایمان بیاروند و پرهیزکارشوند ، گناهانشان را ببوشانیم و به بهشت های پر نعمت داخلشان کنیم [عجا ! " اهل کتاب " به " چاپ های قدیمی " قرآن اعتقاد دارند ، اما با اینهمه باید ایمان بیاورند !! ... ص ۳۷]

یهودان و مشرکان را از همه مردم در دشمنی موءمنان سخر خواهی یافت ، و نزدیکتر از همه مردم بدوستی مومنان کسانی را خواهی یافت که گویند : ما نصارا ایم زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبانند که آنها گردنفرای نمیکند . [... ص ۳۸]



ایران و جهان دوشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۸۲ - ۹ ژوئن ۲۰۰۳

<http://asre-nou.net/1382/khordad/19/m-ilbeigi.html>

برچیده های محمد ایل بیگی از قرآن ابوالقاسم "خان" پاینده (۴)

سورهء مائده

"اربابِ منبر" در ضرب المثل ها (۱)

به نقل از : امثال و حکم علی اکبر دهخدا

(علی اکبر دهخدا ، امثال و حکم ، [در چهارجلد] ، انتشارات امیرکبیر ، تهران ، چاپ پنجم ، ۱۳۶۱) .

آخوند نباتی یعنی کشک .

آخوندی را باسته‌زاء آخوند کشکی می نامیدند واو برمی آشفت و بگوینده ناسزا می گفت روزی کسی باو آخوند نباتی خطاب کرد . آخوند خیره باو نگریسته و گفت : ای ملعون ، آخوند نباتی یعنی کشک ؟

جلد اول ، صفحه ۲۰

آخوند [را] نباشد درد و غم .

مثل را برای قوی کردن دل مریض و تیمارداران گویند و از آن اراده کنند که بیمار حالش خوب است و بغلط او را در بستر خوابانیده و بعلاج مشغولید .

همان ، ص ۲۱

ابلیس فقیه است گراینها فقها اند .

ص ۸۱

از تخم گلین چوزه نزاید . چوزه جوجه است .

از ترس تیغ مسلمان است . نظیر :

ز شیخ شهر جان بردم بتزویرمسلمانی / مدارا گربدین کافر نمی کردم چه میکردم . ناصر خسرو

ص ۱۱۲

اگر خر نمی بود قاضی نمیشد .

(ز گلیپایگان رفت شخصی باردو . که قاضی شود صدر راضی نمیشد برشوت خری داد و بستد قضا را اگر...)

ص ۲۰۸

امامزاده ایست که باهم ساختیم .

چنانکه در اختراع و ابداع مزارها عادت رفته است ، شیادی چند بنهانی لوحی مزور که نام فرزندی ازائمه علیهم السلام بر آن ثبت بود در خاک کردند . و بارویاهای دروغین خود ساده لوحان را بکاوش زمین و برآوردن لوح برانگیختند . لوح برآمد ، دعوی ثابت و تولیت مزاربیشان مسلم و جداول صدقات وندور از هرسو بدانصواب روان شد . ناچار سپس درانظارعامه قسم بزرگ همدستان برهمان مزارشریف بود . تاروزی یکی ازشرکاء جعل از دستیارخویش مالی بدزدید . صاحب مال بحدس وقیاس سارق را شناخته درمطالبت ابرام میکردواوهربار سوگندان غلیظ بهمان بقعه منیف برانکار می افزود عاقبت مردازی شرمی و وقاحت همکار بحیرت مانده و بی اختیار در ملاء ناس برخلاف مصلحت خویش فریادبرآورد . ای بی آزر ! آخر نه این امامزاده را باهم ساختیم [!]

ص ۲۸۲

[این خری است که باهم امامزاده ساختیم .]

ص ۳۳۳]

انشاء الله گریه است .

دیربامی امام ده به مسجد میرفت جامه اش بسگی باران خورده بسایید . امام چشم برهم نهاده گفت انشاءالله گربه است .

ص ۳۰۰

اهل نگردهد بعمامه سفید / خرنشود از جل فقیه . ناصر خسرو . ×

× L'habit ne fait pas le moine .

ص ۳۱۷

ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را .

ص ۳۲۷

این مال من این مال منبر اینهم مال ننه قنبر . معلوم است که منبرهم مال آخوند گوینده وننه قنبر نیز زن او بوده است . مثل را در موقعیکه قاسم تقسیمی را بالتام بنفع خود کند آرند .

ص ۳۳۷

[این گربه میوکن بابا از آن تو .

همان ، همان ص

آن گربه مصاحب از آن تو و آن قاطر چموش لگدن از آن من .

ص ۶۶]

این ملعون چه کرده بود .

در میان طلاب دینیه رسمی کهن است که چون یکی از آنان باغیرطالب بجنگ و ستیز خیزد ، دیگران پیش از آنکه ظالم را از مظلوم بشناسند تعصب را بحمايت همکار برخیزند . بدان حد که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه در تبریز بیگناهی را بدین ترتیب کشتند .

ص ۳۳۸

با آل علی هرکه درافتاد برافتاد .

این مصراع در دورهء سلاطین صفویه حتی در مکاتب سیاسی بحد ابتذال متداول بوده .

ص ۳۴۳

با یک روز مجتهد نمی شود .

ص ۳۷۳

بری مال مسلمان وچو مالت ببرند / بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست . سعدی

ص ۳۸۰

[شاید خارج از موضوع ، اما با اینهمه :] بیبفی مشتعلند و بتفی خاموشند .

ص ۳۸۲

بخت آخوند آنگاه برگردد که در یک شب بدوجا دعوت شود .

ص ۳۹۳

[بی ربط ؟ :] بخور وبخواب کارمن است خدانگهدارمن است .

وقت خوردن قلچماقم وقت کارکردن چلاقم .

ص ۳۹۶

بسرمناره اشتررود و فغان بر آرد / که نهان شدستم اینجا مکنیدم آشکار ! مولوی

ص ۴۳۸

[بی ربط ؟ :] بستر گفتند شاشت از پس است گفت چه چیزم مثل همه کس است .

ص ۴۴۳

بعد [از] چندی که خواجه کاری ساخت / برسر گنبدی مناری ساخت . پس از کاهلی و عطالت کاری
بی ارز و بیهوده کرد . [خاتمی ؟]

ص ۴۴۶

بگاو و گوسفند کسی ضرر ندارد ؟

مردی شهری حاجتی رابمیان یکی از طواف شاهسون رفت . چون گاه اذان گفتن رسید
باوازلند اذان گفت . یکی از شاهسونان که تا آگاه اذان نشنیده بود پرسید که این مرد چه
میکند . گفتند اذان میگوید . پرسید این کار بگاوان و گوسفندان زیانی ندارد ؟ گفتند نه . گفت
پس هرچه میخواهد بگوید .

ص ۴۵۲

[مقایسه کنید با نوشتهء " گیله مرد " در تارنما ها با عنوان " نیستی آگاه از نرخ پیاز؟؟؟ " . والبته بدون
ذکر منبع ! کاریست که این آقا سالهاست که می کند و دیگران براین باورند که کاریست " ابدائی " و چه
به به ها !]

بلال که مرد اذان گو قحط نمیشود .

بدیل و عوضی بجای شما یافتن آسانست .

ص ۴۵۹

بمارماهی مانی نه این تمام ونه آن / منافقی چه کنی مار باش یا ماهی . سنائی .

ص ۴۶۲

بندگی باید پیمبرزادگی بر کار نیست .

ص ۴۶۷

[بی ربط ؟ :] بهر کس که شما صلاح بدانید . شاهزادهء امیر اعظم پسر وجیه الله میرزای سپه سالار غلامی سیاه داشت روزی او را گریان دید . سبب پرسید . سیاه از بیان ابا داشت . پس از اصرار بسیار گفت عاشقم . امیر گفت بکه ؟ سیاه بعد از اندیشهء طویل گفت بهر که شما صلاح بدانید .

ص ۴۷۹

بیا که رونق این کارخانه کم نشود / ز زهد همچو توئی یا ز فسق همچو منی . حافظ

ص ۴۸۲

[بی ربط ؟ :] بی حیاتر کیست من یا تو ببین . شیخ بهائی .

ص ۴۸۵

بیندیش از آن خر که بر چوب منبر / همی پای کو بد بالحن قاری .

ص ۴۹۱

[بی ربط ؟ :] بینی و نی خوری ؟ بلهجه لران ، می بینی و نمی خوری ؟

لری شهر ندیده در شهر بدر دکان قنادی رسید . دید قناد از حلوای گوناگون که در پیش دارد چیزی نمیخورد . آهسته نزدیک شد و انگشتی بچشم او برد . مرد ترسان خود را عقب کشیده و خشمگین پرسید چرا چنین کردی ؟ گفت خواستم بدانم می بینی و نمی خوری !

ص ۴۹۲

پای مار و چشم مور و نان ملا کس ندید .

ص ۴۹۹

پیغمبر حکم بظاهر میکرد . تجسس از اسرار و رازهای مردم سزاوار نباشد .

پیغمبر دیده را ندیده نگرفت .

پیغمبر مأمور بظاهر بود .

ص ۵۳۵

[بی ربط ؟ :] تا این آب میرود من نیز نان میخورم . عربی در بغداد دیناری به خباز داد تا او را یک نوبت از نان سیر کند و خود برکنار دجله نشست . نانوا چندین راه نان بدو برد ، و او هر بار بخورد و باز مطالبه کرد . نانوا گفت ای سبحان الله ! آخر مرا نگوئی تا چند نان خوری ؟ عرب اشاره به رود کرد و گفت ...

ص ۵۲۸

[تمامِ کروشها از منست . م. ایل بیگی]

ایران آینده
پنجشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۸۲ مطابق با ۷ آگوست ۲۰۰۳



<http://217.215.185.148/iraneayandeh/A.63.htm>

" اربابان منبر " در ضرب المثل های فارسی (۱) (م. ایل بیگی)

روشنکاری
ایران آینده

محمد ایل بیگی اربابان منبر " در ضرب المثل های فارسی (۱)

به نقل از : امثال و حکم علی اکبر دهخدا خواندنیها

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030608112754/hekam.html>



ایران و جهان
یکشنبه ۱۸ خرداد ۱۳۸۲ - ۸ ژوئن ۲۰۰۳

<http://asre-nou.net/1382/khordad/18/ilbeigi.pdf>



یکشنبه ۱۸ خرداد ۸۲

[http://www.didgah.com/a-opposition/sundays/030608/Dehkhoda\[1\].pdf](http://www.didgah.com/a-opposition/sundays/030608/Dehkhoda[1].pdf)

من هم حقوق و هویت ملی ام را می خواهم !

پنجاه و دو سال دارم و گیلکم و زادهء گیلان . دوسالی در انزلی زیستم (زیستم ؟ یا روی خاک ها پنجه زدم ؟) و بیست و سه سالی در خراب شده ای به نام تهران و بیست و هفت سالی در فرانسه . هرگز مرا انزلیچی ندانستند و تهرانی هم نه و فرانسوی که اصلا نگو ! اما من خودم را ایرانی میدانم و بویژه گیلک و فرانسوی اصلا نگو ! کارت اقامت این کشور آخری را هنوز برای چندسالی دارم و ملیتش را هرگز (علیرغم اینکه همسرم فرانسویست و عاشقانه او را دوست دارم) درخواست نکردم و پاسپورت ایرانیم اعتبار ندارد - می ترسم پایم را در سفارت بگذارم .

از کودکی بخاطر " جوکهای رشتی " رنج بردم و بهمین خاطر خودم را نزدیک دیدم به آذربایجانیها - اصلا خودم را آذربایجانی دانستم و شاید که نه ، حتما بدین خاطر ، یکی از نامهای مستعارم را " گیلک آذری " انتخاب کردم - می خواستم فخر بفروشم برهر آنچه که از دید شما خواری بود !

میگویند که بخاطر آنکه خیلی ار جنبش های آزادیخواهانه از شمال (گیلان و مازندران و آذربایجان) برخاسته اند ، " رکن دو ارتش رضاخانی " (جد "ساواک") ، " جوکهای رشتی و ترکی " را ساختند و پراگندند - شاید . امروز چه قدر دلم می خواهد که ایکاش برای ترکمن ها و بلوچ ها و کردها و... هم " جوک " می ساختند تا خودم را به آنها - مثل آذربایجانی ها - ، نزدیک می دیدم !

از آنجائی که همیشه در اقلیت بودم ، برایم قابل درک که نه ، بل قابل قبولست ، که اگر اقلیت های " قومی؟ " ، " ملی؟ " تا به جدائی بروند . آخر با غل و زنجیر تا به کنون "نگه" شان داشته اید - اینهمه بس نیست ؟ هیچ شان ندادید و می خواهید که بر شما علاقه مند باشند ! به چه حقی ؟!

خوشبختانه گیلان و مازندران و آذربایجان - و کمی گرگان و ترکمن صحرا - ، از "موهبتِ الهی" برخوردار شدند ، والا بجز سه چهار کارخانه، چایسازی و نساجی و چوبکاری ، چه صنعتی در آنجا براه انداختید ؟ هیچ ! کردها و بلوچی هایم را بخاطر بی بهره بری از "موهبتِ الهی" فراموش کردید . چرا ؟ ترسِ تان از این بود که جدائی خواه شوند و ثروتِ تان بر باد ! هیچِ شان ندادید و میخواهید که دم از " خاکِ پاکِ میهن " سردهند ! چه وقیحید ای " ایران ، فقط ایران " دوستان !

... و اما من گیلکم . بعنوانِ گیلک ، قومم ؟ ملتَم ؟ زبان دارم یا گویش ؟ من به دنبالِ هویتَم .

زنده باد با هم بودنها (و در عینِ باهم بودنها) ازهم جدائی ها !

۱۸ خرداد ۸۲

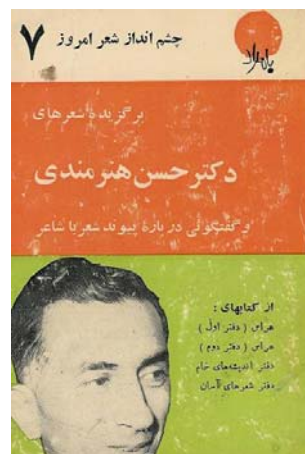


<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030609094306/20030609094306.html>

چند شعر از : حسن هنرمندی

(همراه با کارنامه های " زندگی " و " ادبی " او)

به انتخاب : محمد ایل بیگی



برگزیده شعرهای حسن هنرمندی - سازمان انتشارات بامداد ، تهران ۱۳۵۰

کارنامهء زندگی حسن هنرمندی

۱۳۰۷ شمسی - تولد حسن هنرمندی درمرجان

۱۳۱۱ - کوچ به ساری

۱۳۲۰ - آغازتحصیل دردبیرستان

۱۳۲۳ - نخستین سفر به تهران - آشنائی بانیماء ، مطالعهء بوف کورهدایت وافسانهء نیما
برای باراول

۱۳۲۵ - دیپلم پنجم متوسطه - شاگرداول دانشسراهای مازندران ، مدال علمی ،
آغاز چاپ نوشته و شعر در مطبوعات تهران

۱۳۲۶ - کوچ به تهران

۱۳۲۷- آغاز همکاری نزدیک با مطبوعات تهران - ترجمه از عربی - دانشجوی
هنرپیشگی

۱۳۲۸ - دانش آموز سال ششم بخش فرانسه و دبیرستان رازی

۱۳۲۹ - ورود به دانشگاه تهران - دانشجوی رشته فرانسه

۱۳۳۰- نخستین سفر به اروپا از راه عراق ، سوریه ، لبنان ، مصر ، ایتالیا ، فرانسه -
دانشجوی کلاس آمادگی پزشکی پاریس

۱۳۳۲ - بازگشت به ایران - همکاری با مطبوعات ، ترجمه از زبانهای عربی و فرانسه

۱۳۳۳ - سردبیر ماهنامه سخن (دوره پنجم)

۱۳۳۴- ترجمه همسران هنرمندان اثر آلفونس دوده

««««« مائده های زمینی شاهکار ژید

۱۳۳۵- ««««« سکه سازان «««««

۱۳۳۶- نگارش " از رمانتیسیم تا سوررئالیسم " - بحث جدی در این کتاب درباره
نظریات نیما یوشیج و پیوند آن با شعر فرانسه

۱۳۳۷- چاپ نخستین مجموعه " هراس " ، ترجمه آلیس درسرزمین عجایب ،
شاهکار لوئیس کارول

۴۲- ۱۳۴۰ - بنیاد برنامهء صدای شاعر در رادیو تهران برای دفاع و ترویج جلوه های سالم شعر نو

۴۶ - ۱۳۴۲ - دومین سفر به کشور فرانسه و اقامت پنجساله در آن سرزمین - سخنرانی در کنگرهء ژیدشناسان دربارهء تاثیر ادبیات فارسی در آثار ژید (شهریور ۴۳)

دریافت دکترای ادبیات تطبیقی از دانشگاه پاریس " سوربن " بدرجهء ممتاز (بهمن ۴۶)

آشنائی و دوستی با پروفیسور رات یامبل ، پروفیسور گوئیه ، پروفیسور گاندی یاک ، ژان فولن شاعر ، مارسل آرلان نویسنده و عضو فرهنگستان فرانسه و چندتن دیگر از نامداران ادب بارآور فرانسه .

۱۳۴۶- بازگشت به ایران (پایان بهمن ۴۶)

۴۸ - ۱۳۴۷- بنیادگذاری برنامهء " سفری در رکاب اندیشه " در رادیو ایران برای نشان دادن ارزش و تاثیر ادبیات کهنسال فارسی در جهان امروز (از آذر ۴۷ تا پایان مهر ۴۸)

تدریس در انجمن فرهنگی فرانسه (از فروردین ۴۷ تا تیر ۴۸)

تدریس ادبیات تطبیقی در دانشگاه تهران (از آذرماه ۴۷ ببعد...)

انتشار دوبارهء مائده های زمینی با پژوهشهای تازه بمناسبت صدمین سال تولد آندره ژید (بهمن ۴۷)

۱۳۴۸- چاپ دوم هراس با ۵۴۴ قطعهء تازه

۱۳۴۹- چاپ دوم سکه سازان با افزوده های بسیار - چاپ " آندره ژید و ادبیات فارسی " نخستین اثر علمی به فارسی در زمینهء ادبیات تطبیقی ایران و فرانسه .

۱۳۵۰- چاپ دوم " شام طولانی کریسمس " و " کتک خورده وراضی " بایک پیشگفتاراطبیقی .

چاپ " برگزیده شعرها " درچشم انداز ضعرامروز[...] - چاپ سوم مائده ها ، چاپ دوم " آلیس " و " بنیادشعرنودرفرانسه " ترجمه وچاپ محاکمه اثرکاکا ...

×

هنوز بدام ازدواج نیفتاده است [وتاپایان عمرهم نیفتاد] ومی گوید : " تا درسرزمین ما دختران همچون کالا با بهای سرسام آور خیالی پیشفروش می شوند وکابین های نپرداخته ونپرداختنی پشتوانهء خوشبختی خانواده ها بشمارمیرود این تنهائی فعال من ادامه خواهد یافت.

=====

کارنامهء ادبی حسن هنرمندی

آثار انتشار یافته (محل انتشار : تهران)

شعرفارسی

هراس مجموعهء ۷۱ شعر باتحلیلی ازدکترمحسن هشرودی ، چاپ اول سال ۱۳۳۷ ،
ناشر : گوینده (نایاب)

هراس درصدویک قطعه (چاپ دوم با ۵۴ قطعه تازه) سال ۱۳۴۸

برگزیده شعرها ، چاپ جیبی بامداد ، سال ۱۳۵۰

ترجمه به شعر فارسی

=====

زورق مست از رمبو ، ماهنامه صدف شماره ۷ اردیبهشت ۱۳۳۷

سفر از بودلر ، ماهنامه اندیشه و هنر ، شهریور ۱۳۳۷

بررسی و نقد ادبی

آندره ژید وادبیات فارسی (نمونه ای از تحقیق جدید بشیوه اروپائیان – نخستین اثر علمی به فارسی در زمینه ادبیات تطبیقی ایران و فرانسه) تهران ۱۳۴۹

از رمانتیسسم تا سوررئالیسم بررسی یک قرن شعر فرانسه ، سال ۱۳۳۶ (نایاب)

بنیاد شعر نو در فرانسه

در این کتاب پیوند شیوه نو بنیاد شاعری نیما یوشیج با شعر فرانسه برای اولین بار بررسی شده است . به همراه ۱۶۰ قطعه شعر از سی شاعر فرانسوی

ترجمه شاعرانه

مآئده های زمینی و مآئده های تازه اثر آنره ژید (با ۸۰ صفحه مقدمه و حاشیه در ۳۲۰ صفحه) چاپ اول ، سال ۱۳۳۴

مآئده های زمینی و مآئده های تازه ، چاپ دوم ، بمناسبت صدمین سال تولد نویسنده با اشاره به سرچشمه های اصلی الهام ژید در ادبیات فارسی (ترجمه و مقدمه و حواشی در ۴۱۰ صفحه ، سال ۱۳۴۷ ، چاپ سوم ۱۳۵۰)

ترجمه شاهکارها

سکه سازان ، اثر آندره ژید (با ۲۴ صفحه مقدمه و حاشیه در ۴۲۸ صفحه) چاپ اول ، سال ۱۳۳۵ (نایاب)

سکه سازان ، چاپ دوم (با افزوده های بسیار در ۶۷۶ صفحه) ، سال ۱۳۴۹

آلیس در سرزمین عجایب (متن کامل) اثر لوئیس کارول ، چاپ اول ، سال ۱۳۳۸ ،
چاپ دوم ۱۳۵۰

ترجمه های دیگر

همسران هنرمندان اثر آلفونس دوده (برای آگاهی و روشن بینی هنرمندانی که آرزو
دارند همسری هنرشناس بیابند و دخترانی که آرزو دارند همسر مردی هنرمند شوند)
، چاپ اول ، سال ۱۳۳۴

افسانه های افریقائی از : ژیزل والر ، چاپ اول ۱۳۳۸ (نایاب)

دونمایشنامه

شام طولانی کریسمس از ثورنتون وایلد ، اردیبهشت ۱۳۳۳ ، مجله سخن

... کتک خورده و راضی اولین اثر ترجمه شده به فارسی از کاسونا ، چاپ دوم ۱۳۵۰

گوناگون

کتاب شما شماره اول : اردیبهشت ۱۳۳۶ (نایاب)

شناساندن نویسندگان جهان ، معرفی دهها تن از نویسندگان نامدار جهان در
مطبوعات ماهانه وهفتگی تهران از منابع عربی و فرانسه (از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲)

[... باقی تکراری]

بزبان فرانسه

آندره ژید وادبیات فارسی ، ژورنال دوتهران ، شماره ۶۴۵۶ ، سوم بهمن ۱۳۳۶ ، ص ۳
مولوی و هانری دورن یه ، ژورنال دو تهران ، شماره ۶۸۰۵ ، ۲۲ فروردین ۱۳۳۸ ، ص ۵

آندره ژید و ادبیات فارسی (سخنرانی درکنگرهء ژید بسال ۱۹۶۴ م) در کتاب :
گفت و شنود دربارهء ژید ، چاپ پاریس ، سال ۱۹۶۷ م ، ص ۱۷۵ تا ۱۸۰

چگونه ممکن است ایرانی نبود ؟ ، ژورنال دوتهران ، شمارهء ده هزارم ، هفتم بهمن
۱۳۴۷ ، ص ۹

صدسال پیش ژید زاده شد ، ژورنال دو تهران ، شمارهء ۱۰۲۴۹ ، اول آذرماه ۱۳۴۸ ، ص
۵

بررسی تاثیر ادبیات فارسی در آثار آندره ژید ، پایان نامهء دکتری دانشگاه پاریس ، در
۲۰۰ ص

انتشار خواهد یافت

× دفتر اندیشه های خام + چهل شعر آسان (بررسی چند نکتهء فلسفی و اجتماعی)

× زورق مست (از رمبو) + سفر (از بودلر) با مقدمه ای دربارهء امکانات ترجمه به
شعر فارسی (

× خودکشی (بررسی شاعرانهء مساله از روبرو و کوششی برای بیهوده جلو دادن آن)

از دفترهای جدید ایرانشناسی

× اورلیا همزاد غربی بوف کور هدایت (از ژرار دو نروال تا صادق هدایت)

× سفری در رکاب اندیشه (از جامی تا آراگن)

× رقص الفبا (الهام بخشی خط فارسی)

× (سنجش ادبیات ایران با ادبیات دیگران)

(بررسی بنیادهای نظری و شیوه های عملی در ادبیات تطبیقی = ادبیات تطبیقی
در خدمت ادبیات فارسی)

[بنظر می رسد که نویسندهء این دو کارنامهء زندگی وادبی ، خود هنرمندی باشد . و
به سال ۱۳۵۰ قطع می گردند . آنانی را که باو نزدیک بودند و با دنباله آشنائی داشتند
و دارند است دنباله ها را آوردن - م.ا.]

پیش درآمد

چون از آسمان گسیختم

" گاندی " روی ازمن تافت

و چون به آسمان گریختم

" ژید " چهره برمن ترش کرد

اما چون به " انسان " روی آوردم ژید و گاندی هر دو برمن لبخند زدند .

" از دفتر شعرهای آسان "

شعر

در شعر من که رقص امیدست و بیم مرگ

در شعر من که زمزمهء انتظارهاست

بس دردها که خفته در آغوش هر سرود

بس رنجها که همسفر یادگارهاست

شعر منست همهمهء گنگ سایه ها

شعر منست اشک سپید ستارگان

شعر منست نالهء درد و سرود رنج

شعر منست قصهء یاران بی نشان

شعر منست زادهء شبهای پر امید

شعر منست سایهء از یاد رفتگان

شعر منست جلوهء آینده های دور :

رخ در حجاب تیرهء شبها نهفتگان

شعر منست خندهء مهر آفرین صبح

شعر منست بوسهء بدرود نیمه شب

شعر من آن سرود دلاویز زندگیست

کز بیم ناشناس نمی آرمش بلب

تا دل بمهر هرکه سپردم ، زمن گریخت ...

بیگانه ماندم از همه ، ای آشنای من

زین پس دلم به مهر تو درسینه می تپد

ای شعر ، ای سرود غم دیرپای من

تهران - ۱۹ فروردین ۳۴

نامراد

مرگ بر من که زنده ماندم باز

مرگ بر من که مرگ در من مرد

بس که بیگانه ماندم از مردن

مرگ هم جان زدست من در برد

کاش هر " بیت " ریسمانی بود

تا گلویم بخویش بفشارد

تامگر رقص نامرادیها

بیش از اینم دگر نیازارد

هر سخن ، کاش ، سرب داغی بود

تا بدان داغ ، سینه ام می سوخت

کاش هر " حرف " سوزنی میشد

تالبان مرا بهم می دوخت

رقص جادویی سخن دیدم

باختم دل بجذبۀ پندار

هر شبم دیدگان رویائی

تاسحر محو جلوۀ دیدار

با دو همزاد جاودان پیوند

خواستاران بوسه لبها

بادو همدرد حاودان دیدار

رازداران قصه شبها

آتشین میخهای جادویی

کوفت هرشب به صفحهء مغزم

بانگ رنگینی از میان بر خاست

تا برآمد ترانهء نغم

کاش هر بیت ، ریسمانی بود

تا گلویم به خویش بفشارد

تا مگر رقص نامرادیها

بیش از اینم دگر نیازارد

تهران - ۳۶/۴/۱۱

آواره

همچون پرنده ای که بهم بشکند قفس

ره جسته ام بسوی افقهای دوردست

پاریس ! من بسوی تو آیم ز راه دور

با توسه ای زرنج و غم شکست

فرسود جانم از این تنگنای شوم

آنجا نوید زندگی تازه میدهند

زنگ ملال از دل عشاق می برند

در جام عشق باده باندازه میدهند

شب ، چادر سیاه فرو می کشد ز روی

بشکفته بر لبان افق نوشند روز

وان شعله ها که در دل تاریکی ام دوید

بار دگر شراره زند گرم و سینه سوز

من دوستار پرتو خورشید روشنم

چون سایه میدوم همه دنبال آفتاب

دیرست شرق مانده به تاریکی سیاه

زین پس بسوی غرب شتاب آورم ، شتاب

مادر ، گذشتم از تو و بگذر زمن ، که من

بگریختم ز خویش و بمرد آرزو مرا

آن رهنورد خانه بدوشم که سرنوشت

در خوابگاه گور کند جستجو مرا

[بدون مکان و تاریخ]

آفتاب بیمار

مرا به شرق برید

به آبهای مقدس ، به چشمهء جادو

به شهر کودکی خفته در غبار زمان

ز سایه های گریزنده ، رنگ بزدائید

— به پیشگاه بلند آفتاب بخشنده —

که هرچه هست به هرجای شرق و غرب ازوست

مرا به شرق ، به شرق فسانه ساز برید

مرا به باغ سحرگاه میهمان سازید

نسیم را به پرستاری ام برانگیزید

که آفتاب در این شهر زرد و بیمار ست

که من ز غربت دیر آشنا گریزانم

پاریس - شهریور ۴۶

آنسوی مرزها

آنسوی مرزها ،

پیغام تازه نیست

خورشید جیره بندیست

مردم بهار را

در شیشه های کاغذی کارخانه ها

تصویر بسته اند

و شهرهای دوستی بی دوامشان

ویرانه تر ز خانهء مشرق زمینیان ...

×

تا مرز آشتی

هز سو کشیده اند

– اما چه بی دوام –

پلهای کاغذین

دست تو ، قلب تو به پیشیزی نمی خرنند

وز آن صلیبهای طلا معجزی مخواه

شب روشن است لیک نسیمی نمی وزد

آه ای سیاه چشم

در من طلوع کن !

پاریس [بدون تاریخ]

لومومبا

من نالهء تو می شنوم در خروج موج

من شکوهء تو می شنوم در غریو باد

چشم دلم بمرگ سیاه تو خون گریست

ای بیتو روی هرچه پلیدان سیاه باد

تا نام پرغور تو در گوش من نشست

ای بس دلم بیاد تو هرجا تپیده بود

من نیز باتو الفت دیرینه داشتم

هرچند چشم من ز تو نقشی ندیده بود

من با تو بمرگ سپردم هزاربار

آنجا که نقدهستی من بود گرو

آری ز درد و داغ تو بیگانه نیستم

ای کشتهء تو در کف بدسیرتان درو

دلها ز چهرهء سیهت روشنی گرفت

جانها بمهر پاک تو پیوند بسته بود

قرنی بخواب مرگ فرو رفته بود لیک

چشم ستارگان همه در خون تو نشسته بود

گیرم هزار همچو ترا ناپدید کرد

دستان خونفشان پلیدان نابکار

گیرم هزارها چوتو بردار کشید

اندیشهء تو نیز تواند کشد بدار ؟

خشم است و بانگ نفرت بیگانه پروری

در شعرمن که رنج سیاهش نشانه است

تنها سخن بکار نیاید که تیغ تیز

درمان گذار زخم پلید زمانه است

تهران - ۳۹/۱۱/۲۸



ایران و جهان پنجمشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۸۲ - ۱۲ ژوئن ۲۰۰۳

<http://asre-nou.net/1382/khordad/22/honarmandi.pdf>

چند شعر از حسن هنرمندی همراه با کارنامه های "زندگی" و "ادبی" او به انتخاب محمد ایل بیگی

شماره ۳۵ تیر ۲۸ ۱۳۸۲ ژوئن ۲۰۰۳

http://www.mani-poesie.de/jeld/article_frame.jsp?aId=455

م. ایل بیگی: ریشه ی حسن هنرمندی